

چگونگی و چرایی بازگشت به جاهلیت در جامعه پس از پیامبر ﷺ

جواد سلیمانی*

تأیید: ۸۸/۴/۶

دریافت: ۸۷/۱۰/۳۰

چکیده

بر اساس شواهد روایی و تاریخی، پس از رحلت پیامبر ﷺ باورها و اخلاق دوران قبل از بعثت، بار دیگر با لباسی نو، ظهور کرد و به تدریج بر فرهنگ اسلامی امت پیامبر چیره شد. سؤال این است که بازگشت به دوران جاهلیت چرا و چگونه اتفاق افتاد؟ با نگاهی تحلیلی به تاریخ به دست می‌آید که این روند در گام نخست با ابراز مخالفت نسبت به احکام صادره از سوی رسول خدا ﷺ آغاز شد و سپس با انکار مسأله جانشینی منتصب الهی پس از رسول خدا ﷺ - که منجر به روی کار آمدن حاکمان غیر اسلامی گردید- دنبال شد. رفته رفته لغزش خواص به سمت دنیاگرایی و ارزش‌گریزی، وسعت و عمق یافت تا اینکه این لغزش به سمت دنیاگرایی و عبور از ارزشها به توده مردم منتقل گردید. در ادامه همین روند بود که نسبت به اجرای حدود الهی، تقسیم عادلانه بیت‌المال، مبارزه با اشرافی‌گری و تکلیف خود در مورد خطر نفوذ عناصر غیر خودی و دشمنان نقابدار در بدنه حاکمیت جامعه اسلامی تساهل نمودند. اما در مجموع باید گفت که ماهیت جاهلیت، ریشه در عصیانگری از رهبران آسمانی دارد؛ یعنی اگر جامعه، نسبت به مفهوم امامت، معرفت داشته باشد و در تشخیص مصداق آن دچار اشتباه نشود و در تبعیت از امام، ثابت‌قدم باشد، هرگز گرفتار جاهلیت نخواهد شد.

واژگان کلیدی

جاهلیت، جامعه اسلامی، ارتجاع، جامعه جاهلی، عدالت، اشرافی‌گری، غیر خودی

در زیارت اربعین سیدالشهداء علیه السلام که شیخ طوسی آن را در تهذیب الاحکام و مصباح المتعجل از صفوان بن مهران جمّال از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶: ۱۱۳)؛ [حسین بن علی علیه السلام] خون درون قلبش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد.

طبق این بیان، نجات امت پیامبر صلی الله علیه و آله از «جهالت»، هدف اصلی قیام ابا عبدالله علیه السلام بوده است. از این رو، در این نوشتار، ابتدا مقصود از جاهلیت و جامعه جاهل، سپس چگونگی تکرار جاهلیت در صدر اسلام و سرانجام علت پیدایش مجدد آن در میان امت پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیش از این، نمادهای تکرار جاهلیت در صدر اسلام و تمایز جاهلیت کهنه و نو و راهکار سیدالشهداء علیه السلام در مبارزه با آن را در کتاب «امام حسین علیه السلام و جاهلیت نو» مورد بررسی قرار داده‌ایم، لکن اکنون درصددیم تا رمز بازگشت جاهلیت در صدر اسلام را در حد این مقاله مورد بررسی قرار دهیم.

مفهوم جاهلیت

«جهل» در لغت «نقیض علم»^۱ و به معنای «مطلق عدم علم» است که در فارسی از آن به «نادانی» تعبیر می‌شود. از این رو اهل لغت، «جاهل» را به «نادان» ترجمه کرده‌اند و از آن جهت که انسان جاهل، رفتارش از روی حساب و دانش نیست، گاه مبتلا به کارهای بیهوده و گاه مرتکب ظلم و فساد می‌شود. برخی جاهل را به «احمق و ستمکار» نیز ترجمه کرده‌اند.^۲ خلیل بن احمد فراهیدی که پدر علم لغت عرب شمرده می‌شود «جهالت» را عمل کردن بدون علم می‌داند^۳ و مقصود از «الجاهلیة الجهلاء» را «زمان الفتره قبل الاسلام» یعنی «دوران انقطاع وحی قبل از اسلام» می‌شمارد^۴ و این

۱. ر.ک: فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ماده «جهل»، ج ۱: ۳۲۷.

۲. ر.ک: منجد الطلاب، ماده «جهل».

۳. ر.ک: فراهیدی، پیشین.

۴. همان. ابراهیم انیس نیز به همین معنا تصریح کرده و «الجاهلیة» را به «اوصاف عرب قبل از اسلام در پرتو نادانی و گمراهی» معرفی نموده است و می‌نویسد: «ما کان علیه العرب قبل الاسلام من الجهالة و الضلالة»، سپس مفهوم عامتری را ارائه کرده، می‌نویسد: «زمان الفتره بین الرسولین» یعنی اساساً «دوران انقطاع وحی بین دو پیامبر»، عصر جاهلیت است. (ر.ک: ابراهیم انیس، المعجم الوسیط، ماده «جهلت»: ۱۴۴). قابل توجه این که ترجمه از «جاهلیت» بعد از ظهور اسلام و تحت تأثیر فرهنگ قرآن مجید به صورت [عَلَمٌ بِالْتَلْبِیْهِ] تکوین یافته است، وگرنه ریشه لغوی «جهل و جاهل» همان «نقیض علم و نقیض صبر و بردباری» است که در عرف فارسی زبانان گاه از آن به «عدم فهم و درایت» تعبیر می‌شود.

نشانگر آن است که اگر جامعه‌ای از روی نادانی گرفتار ظلم و فساد شود، مصداق جامعه جاهلی است.

برخی از لغویین معاصر «جهل» را «نقیض تحمّل و بردباری» معنا کرده و جاهل را کسی دانسته‌اند که زود از مرز تعادل و اعتدال خارج می‌شود و به جفاکاری مبتلا می‌گردد. از این رو، عبارت «جهل فلان علی غیره» را به «جفاکردن یکی در حق دیگری» و عبارت «جهلت الحق» را به «ضایع کردن حق» ترجمه کرده‌اند.^۱

برای شناسایی مفهوم اصطلاحی یا به عبارت دیگر تفسیر «جاهلیت» در صدر اسلام می‌توان گفت: از آنجا که زیارت اربعین از امام صادق علیه السلام بوده و فرهنگ سخنان اهل بیت علیهم السلام ریشه در فرهنگ قرآن مجید دارد، باید دید، قرآن مجید بر چه اساسی جامعه عرب در عصر بعثت را جامعه جاهل نامیده است تا از این رهگذر، مفهوم جاهلیت جامعه عصر سید الشهداء علیه السلام را به دست آوریم.

در قرآن مجید، جامعه قبل از بعثت در چند مقام به جامعه جاهلی توصیف گردیده است. در سوره آل عمران، خطاب به مسلمانانی که از میدان جنگ گریختند می‌فرماید:

«...وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ

هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...» (آل عمران (۳): ۱۵۴)؛ گروهی دیگر که چون

مردم عصر جاهلی به خدا گمانی باطل داشتند، هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می‌گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟

در سوره مائده نیز درباره توقعات کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند تا بر اساس خواسته و میل آنها حکم صادر کند، می‌فرماید:

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ...» (مائده (۵): ۵۰)؛ آیا حکم جاهلیت را

می‌جویند؟!)

خداوند در سوره احزاب نیز خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«... وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» (احزاب (۳۳): ۳۳) مانند زمان

جاهلیت اول، زینت‌های خود را آشکار نکنید.

مورد دیگر آیه شریفه «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...»

(فتح (۴۸): ۲۶)؛ چنین بود که کافران در دلهایشان حمیت جاهلی را قرار دادند.

از دقت در این آیات دانسته می‌شود که مقصود از جاهلیت، آن جهلی است که موجب فساد عقیده و اخلاق شود؛ چرا که بدگمانی درباره خداوند متعال، داوری و قضاوت خودمحورانه، زینت‌آرایی برای نامحرمان و عصیتهای برخاسته از نادانی، همگی نشانه‌های فساد اعتقادی و اخلاقی هستند.

۱. ر.ک: لونیس معلوف، المعجم الوسيط، ماده «جهلت»: ۱۴۳.

بنابراین، جاهلیت در قرآن به معنای نادانی و بی‌سوادی نیست؛ چراکه خیلی از بی‌سوادها از نظر اخلاقی، افرادی متعالی و یا لاقبل مقبول و مطلوب می‌باشند. از این رو، جهل در اصطلاح قرآن، آن نادانی‌ای است که موجب فساد اخلاقی و تعصبات ناروا و پست و عصیان از دستورات الهی و حدود شرعی شود. این «جهل» در مقابل «عقل و منطوق» یعنی «حکمت» است، نه «مطلق علم». بنابراین، برای کالبد شکافی مفهوم «جاهلیت» باید به سراغ مفهوم متضاد آن در قرآن، یعنی «حکمت» رفت.

با توجه به مجموعه مطالبی که در تفسیر المیزان درباره «حکمت» ارائه شده است، می‌توان گفت «حکمت» در فرهنگ قرآن، معرفتی است مطابق با حق و برهانی، در راستای تأمین نیازهای فطری، تکامل و سعادت بشر که متکفل تصحیح اعتقادات بشر در مقولات هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی، معادشناسی و ارزشهای اخلاقی است.^۱

پیامبران آمده‌اند تا درهای حکمت را به روی مردم بگشایند؛ چنانکه در هفت آیه از آیات قرآن مجید به این مطلب تصریح شده است. به عنوان نمونه در سوره جمعه آمده است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (جمعه (۶۲): ۲).

از سوی دیگر از آیات قرآن کریم به دست می‌آید که حکمت برای بشر، امری دست‌یافتنی است؛ چنانچه در سوره لقمان، خداوند خبر از حکیم بودن لقمان می‌دهد^۲ و در سوره احزاب به زنان پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا حکمت‌های الهی را به یاد آورند.^۳

بنابراین، «جهل» گاه به معنای «عدم آگاهی» است که در مقابل مطلق آگاهی «knowledge» قرار می‌گیرد و گاه به معنای «فقدان معرفت هدایتگر به سوی کمال حقیقی است» که در مقابل «حکمت» به عنوان معرفتی که انسان را به سوی سعادت، کمال و تعالی حقیقی (یعنی قرب الهی) سوق می‌دهد، قرار می‌گیرد.

بنابراین، از آنجا که همه جوامع از مرتبه‌ای از آگاهی برخوردارند، مقصود قرآن مجید و روایت امام صادق علیه السلام از جاهلیت جامعه عصر پیامبر ﷺ و امام حسین علیه السلام، معنای دوم است؛ یعنی جامعه‌ای که از معرفت‌های هدایتگر به سوی خداوند، دور مانده است و نسبت به خداوند و تعالیم الهی درباره آیین زندگی، جاهل است و به خاطر ندیدن یا نادیده گرفتن مبدأ هستی، هدف خلقت، صراط مستقیم و مسیر صحیح نیل به سعادت و

۱. رک: طباطبایی، المیزان، ج ۳: ۳۹۵، ذیل آیه ۲۶۹ سوره بقره و ج ۱۲: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳ و ۳۷۶ ذیل آیه ۱۲۵ سوره نحل و ج ۱۷: ۱۹۰ و ج ۱۸: ۱۲۵ و ج ۱۹: ۵۷، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲.

۲. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ...» (لقمان (۳۱): ۱۲).

۳. «وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ...» (احزاب (۳۳): ۳۴).

عدم ایمان به روز قیامت و جزا، به حیرت ضلالت و گمراهی مبتلا شده است. بنابراین، از آنجا که مراد از جاهلیت، نداشتن مطلق علم نیست، شاید جامعه‌ای دارای مؤسسات فرهنگی و آموزش متوسطه و عالی بوده و از متخصصان و روشنفکران فراوانی برخوردار باشد، ولی به خاطر نداشتن حکیمان و عالمان فرزانه یا نافرمانی و عصیان از آنان به جاهلیت گرفتار شود، چنین جامعه‌ای در فرهنگ قرآن، جاهل شمرده می‌شود.

عقاید جامعه جاهلی

ظهور نخستین نشانه از نشانه‌های جامعه جاهلی در مرتبه شناخت افراد آن جامعه نسبت به خداوند رخ می‌دهد و سایر انحرافها، در مراتب بعد از آن بروز و ظهور می‌یابد. اولین گام جامعه برای حرکت به سمت جاهلیت، این است که اصل توحید و یکتاپرستی به شرک تبدیل می‌شود که مساوی کفر است. خداوند از کسانی که برایش شریک قرار داده، غیر خدا را منشأ اداره برخی از شؤون عالم دانسته‌اند، برائت جسته و آنها را کافر خوانده است.^۱

در عصر بعثت، مردم حجاز، اصل توحید را که از آموزه‌های دین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام به شمار می‌آمد، نادیده گرفتند و اکثر مردمان حجاز، کیش بت‌پرستی را برگزیدند و در برابر بتها سجده کردند و برخی به پرستش فرشتگان روی آوردند.^۲ برخی دیگر نیز به ثنویت، دوگانه‌پرستی، پرستش خورشید، ماه^۳ و ستاره گرویدند.^۴ آنها برای علل و اسباب مادی در کنار خداوند، شأن خالقیت و ربوبیت قائل شدند و حوادث و پدیده‌هایی چون زندگی، مرگ، سلامتی، بیماری، فقر، ثروت، نعمت، نعمت، روزی و محرومیت را به اسباب و مسببات مادی نسبت داده، می‌گفتند:

«...بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّهَارِ...» (سبأ (۳۴): ۳۳)؛ مکر شب و روز موجب پیدایش امور این دنیا می‌شود.

وقتی انسان نسبت به خداوند متعال به عنوان مبدأ، مقصد و مرجع حقیقی حیات، کفر ورزید و از دین ناب دور ماند، ابتدا مدتی بر اساس عقل خود، بنیاد امور عالم را به امور موهوم و یا مادی نسبت می‌دهد و از هواهای خود در زندگی پیروی می‌کند و از

۱. «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ... وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ» (توبه (۹): ۲۰)؛ این برائتی است از سوی خدا و رسولش نسبت به کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته‌اید او آنان پیمان‌شکنی کردند... خدا خوارکننده کافران است.

۲. ر.ک: ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۱: ۳۹۷.

۳. ر.ک: فصلت (۴۱): ۳۷.

۴. ر.ک: الوسی، بلوغ الأرب، ج ۲: ۲۳۹.

آنجا که این دستورات مبتنی بر حق و حقیقت نیست و مبدأ صدور آنها، حکیم شایسته‌ای نیست، به بن‌بست کشیده می‌شود و در اثر تکرار این بن‌بستها است که حیرت و سرگردانی بر جامعه عارض می‌شود.

برخی از ویژگی‌های فکری و اعتقادی عصر جاهلی و نمادهای رفتاری، آداب و سنن آنان را با توجه به آموزه‌های قرآنی نسبت به مردمان عصر بعثت، در مواردی به شرح زیر می‌توان مورد اشاره قرار داد.^۱

۱- استقلال‌پنداری در اراده

جامعه جاهل خود را در انجام کارها از خدا، بی‌نیاز می‌داند و گمان می‌کند هر چیزی را می‌تواند بخواهد و مرتکب شود. از منظر افراد این جامعه، هیچ رابطه طولی بین اراده انسان با اراده الهی وجود ندارد. قرآن در این مورد به آنها هشدار می‌دهد که انسان در اراده و عمل، محتاج خداست:

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (انسان (۷۶): ۳۰) و یا می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءِ إِيَّيْ فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (کهف (۱۸): ۲۳

و (۲۴): هرگز مگوی: فردا چنین می‌کنم؛ مگر خداوند بخواهد....

۲- استقلال در قدرت

جامعه جاهل، انسان را منشأ اصلی قدرت می‌داند، در چنین جامعه‌ای، افراد می‌پندارند که قدرت از آن خودشان است. قرآن پندار شرک آمیز انسان را انکار کرده و می‌فرماید:

«... أَنْ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...» (بقره (۲): ۱۶۵).

۳- استقلال در عزت

سومین ویژگی جامعه جاهلی عصر بعثت از منظر قرآن، استقلال در عزت است. جامعه جاهلی، عزت را نیز از آن خود می‌داند و خود را در تحصیل عزت، مستقل می‌بیند و مال و فرزندان و أعوان و أنصار داشتن را ابزار تحصیل عزت می‌شمارد. این درحالی است که در اندیشه توحیدی، عزت تنها از آن خدا و رسول و مؤمنان است؛ چراکه قرآن می‌فرماید «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقون (۶۳): ۸) و یا

۱. گفتنی است مرحوم علامه طباطبایی به مناسبت بیان مصادیق حکمت در قرآن، برخی از انحرافهای فکری دوران جاهلیت را برشمرده و مقابله قرآن با آن را بیان کرده است (ر.ک: طباطبایی، پیشین، ج ۱۹: ۲۷۱ و ۲۷۲).

در جای دیگر می‌فرماید: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء (۴): ۱۳۹)؛ تمام عزت از آن خدا است.

۴- دنیامداری

جامعه‌ای که از توحید منحرف و به شرک مبتلا گردید، برای زندگی دنیا اصالت قائل می‌شود و حیات مادی این جهانی را اصل پنداشته و به زندگی اخروی بی‌توجه می‌شود. برخی از دنیاگرایان در جامعه جاهلی صدر اسلام می‌گفتند: «... مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...» (الجاثیه (۴۵): ۲۴). سپس قرآن کریم در پاسخ آنان می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَعَيْبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...» (عنکبوت (۲۹): ۶۴).

روشن است در جامعه‌ای که مردم آن برای دنیا اصالت قائلند، هرگز حاضر نیستند از جان و مال خود برای آخرت بگذرند. از این رو، فرهنگ شهادت‌طلبی در میانشان مفهوم ندارد و شهدا را انسانهایی زیانکار می‌بینند؛ زیرا از منظر آنها شهادت در راه خدا چیزی جز مرگ و نابودی نیست؛ درحالی که قرآن، قتل در راه خدا را حیات معرفی کرده است:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره (۲): ۱۵۴).

به دنبال تنزل باورهای متعالی در جامعه جاهل، مال و ثروت، فرزندان پسر و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای جزء ملاکهای اصلی برتری انسانها بر یکدیگر می‌شود؛ درحالی که در جامعه دینی و حکیم، تعهد به دین و پایبندی به حق، علم و تقوا، انفاق و زهد در دنیا و اموری از این دست، ملاک برتری انسانها بر یکدیگر است.

بازگشت جاهلیت

بازگشت جاهلیت، مطلبی است که در قرآن مجید صریحاً به آن اشاره شده است؛ زیرا از این که به جاهلیت نخست، در آیه شریفه «... وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» (احزاب (۳۳): ۳۳)؛ مانند زنان دوران جاهلیت نخست، زینتهای خود را نمایان نکنید، تعبیر اشاره شده است، معلوم می‌شود که جاهلیت دیگری در راه است. امام صادق علیه السلام ذیل این آیه شریفه تصریح می‌فرمایند که «أى ستكون جاهلیة أخرى»؛^۱ یعنی به‌زودی بعد از جاهلیت نخست، جاهلیت دیگری دامنگیر جامعه خواهد شد. بنابراین، از این شواهد به‌دست می‌آید که جاهلیت قبل از اسلام، دوباره تکرار می‌شود.

۱. ر.ک: طباطبایی، پیشین، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

وقتی این روایت را کنار سخنان امیر مؤمنان علیه السلام می‌گذاریم، معلوم می‌شود که تقریباً دو دهه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عقاید و ارزشهای دوران جاهلیت به جامعه اسلامی بازگشته است؛ زیرا حضرت خطاب به مردمان زمان حکومتش می‌فرماید:

ألا وإنکم قد نفضتم أیدیکم من حبل الطاعة وثلمتم حصن الله المضروب علیکم بأحكام الجاهلیة (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)؛ هان ای مردم، شما دستتان را از ریسمان طاعت خدا رها کردید و حصارای که خداوند برایتان قرار داده بود، به واسطه احکام جاهلیت شکافتید.

یعنی قوانین حاکم بر ذهنیت شما، قوانین دوران جاهلیت شده است. از این رو، ریسمان بندگی خدا را رها کرده‌اید و حصار الهی و محافظی را که در سایه اطاعت خدا برایتان نصب شده بود را شکافتید. ایشان در جای دیگر صریحاً می‌فرماید:

ألا وإن بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله (همان، خطبه ۱۶)؛ ای مردم، آگاه باشید که بلا و گرفتاریتان با همان شکل و شمایل، روزی که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، بازگشت.

یعنی همان مشکلاتی که در دوران جاهلیت دامگیر جامعه بشری بود، در دوران حکومت امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دوباره زنده شد. جدایی مردم از ائمه طاهرین و تنها گذاشتن آنها در امور سیاسی و اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر و یاری نکردن آنان در میدان مبارزه با کفر و نفاق، شاهد گویای این واقعیت تلخ است. چنانکه سید الشهداء علیه السلام در مقام بیان فلسفه قیام خویش بر روی عمل نشدن به دین و بی‌معرفتی و رویگردانی امت جدش نسبت به امام زمانشان انگشت نهاده و می‌فرماید:

اللهم انک تعلم أنه لم یکن ما کان منّا تنافساً فی سلطان ولا التماساً من فضول الحطام ولكن لنری المعالم من دینک ونظهر الاصلاح فی بلادک ویأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و احکامک (ابن شعبه، ۱۳۷۶ ش: ۲۳۹)؛ الها! تو خود می‌دانی آنچه ما کردیم به خاطر رقابت و سبقت‌جویی در فرمانروایی و طلب متاع ناچیز دنیا نبوده است؛ بلکه برای احیای نشانه‌های دینت و ایجاد اصلاح در شهرهایت و (برای اینکه) بندگان ستم‌دیده‌ات در امان باشند و به دستورات و سنن و احکامت عمل شود، بوده است.

و خطاب به سپاه کوفه فرمود:

فقبها لکم (فسحقاً لکم)، فانما انتم من طواغیت الامّة وشذاذ الاحزاب

ونبذة الكتاب ونفثة الشيطان ومحرفى الكتاب ومطفى السنن وقتلة اولاد الانبياء ومبيرى عترة الاوصياء و ملحقى العهار بالنسب ومؤذى المؤمنين و صراخ ائمة المستهزئين الذين جعلوا القرآن عظيم (ابن عساکر، ۱۳۹۸ق: ۲۱۷؛ ابن طاووس، ۱۴۱۴ق: ۱۵۶)؛ خاک بر فرقتان، شما طاغوتهای این امت هستید. شما (در ظاهر متحد ولی در باطن) مردمی متفرقید. کتاب خدا را پشت سر انداخته‌اید و گول شیطان را خورده و در نافرمانی و عصیان متحد شده‌اید. شما تحریف‌کنندگان کتاب خدا، خاموش‌کنندگان چراغ سنتها، قاتلان فرزندان پیامبران و نابودکنندگان خاندان اوصیاء و ملحق‌کنندگان نطفه زنا به نسب و آزاردهندگان مؤمنان هستید که با سران مسخره‌کنندگان پیامبر ﷺ هم‌نوا شده‌اید؛ همانها که قرآن را بعض‌بعض کرده، به جزئی ایمان آورده و به جزء دیگر کافر شده‌اند.

این سخنان حضرت نشان می‌دهد که مهمترین معضل جامعه از نگاه امام حسین علیه السلام، تحریف و حذف دین خدا از صحنه عمل و زندگی مسلمانان بوده است. از این رو، آن حضرت از رشد مفاسد و جرایم و تخلف از دستورات الهی و هتک حرمت اموال مسلمانان و تصاحب ناحق بیت‌المال به طور جدی نگران است و از بی‌مبالاتی در برابر حلال و حرام و بلکه بالاتر؛ حرام را حلال جلوه دادن و حرام را حلال خواندن رنج می‌برد. مشکل اساسی از نگاه آن حضرت، مهجوریت، تحریف و تأویل قرآن - ظلمی که به بندگان مؤمن خدا می‌رود - و اذیت و آزاری که به مؤمنین روا داشته می‌شود و معیشت تنگی است که برای مردان خدا پدید آمده است.

از این موارد کاملاً پیداست که در عصر امام حسین علیه السلام، اسلام ناب تحریف شده، حقیقت دین تغییر یافته و در آستانه محو کامل قرار داشته، امام حق در انزوا و غربت قرار گرفته و جاهلیتی ظلمانی‌تر از جاهلیت اول پدید آمده است. مبارزه با این جاهلیت نوین به یک معنا دشوارتر از جاهلیت اول بود؛ زیرا با نقاب دینداری ظاهر گردید.^۱ اکنون پس از روشن شدن اصل بازگشت جاهلیت پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، این پرسش مطرح می‌شود که جاهلیت چگونه و بر اساس چه فرایندی بازگشت؟!

زمینه‌های بازگشت جاهلیت در عصر عاشورا

در یک مطالعه تاریخی فرایند بازگشت جاهلیت در جامعه اسلامی را در قالب مراحل چهارگانه زیر می‌توان بیان نمود:

۱. برای آشنایی بیشتر با شواهد تاریخی بازگشت جاهلیت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به کتاب «امام حسین علیه السلام و جاهلیت نو» اثر نگارنده مراجعه کنید.

۱- مخالفت با پیامبر ﷺ در قالب دفاع از حق

برای ریشه‌یابی روند بازگشت جاهلیت، باید از عصر نبوی آغاز کرد؛ زیرا گرچه رسول خدا ﷺ با تلاش‌هایش مظاهر جاهلیت را تا حد زیادی از بین برد و دین و سنن الهی را به‌جای سنن خرافی و باطل نشان داد و در اواخر دوران هجرت، مرجعیت سیاسی و اجتماعی ائمه کفر/یعنی صاحبان زر و زور و تزویر را از بین برد و توجه مردم را به ولی خدا (نبی و پیامبر) معطوف کرد و عملاً مردم، محوریت آن حضرت را پذیرفتند، ولی ریشه‌های جاهلیت چیزی نبود که به‌طور کامل از جای کنده شده باشد. رسوبات جاهلیت هنوز باقی مانده بود و گاه و در زمان خود نبی اکرم در قالب دفاع از عدالت و حقیقت و مصلحت یا بهانه‌های دیگر خودنمایی می‌کرد. لذا بیم آن می‌رفت که بار دیگر از زیر خاک سر بر آورد که به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

با وجود تأکیدات قرآن بر اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات پیامبر، شاهد آن هستیم که در اواخر دوران زندگی رسول خدا ﷺ، مخالفت‌هایی از سوی برخی یاران ایشان صورت می‌گرفت.

به‌عنوان مثال در ماجرای صلح حدیبیه، پیامبر ﷺ اجازه داد پسوند (رسول خدا) از نام مبارکش حذف شود و یا قبول کرد، اگر مسلمانی از مکه به مدینه پناه بیاورد، مسلمانان وی را تسلیم کفار مکه کنند، ولی اگر یکی از مسلمانان مدینه به کفار مکه پیوندد، کفار مکه او را تحویل مسلمانان مدینه ندهند. این کوتاه‌آمدنهای ظاهری به خاطر این بود که قریش در برابر اسلام، ضعیف و قدرت حکومت مدینه تثبیت گردیده بود، ولی اهالی جزیره‌العرب به خاطر ترسی که از اذیت قریش داشتند به مسلمانان نمی‌گرویدند. از این رو، پیامبر ﷺ یکی از مواد صلح‌نامه را ممنوعیت تعرض قریش به قبایلی که به اسلام می‌گروند، قرار داد و همین امر باعث شد که بعد از مدت اندکی؛ یعنی از سال ششم تا سال هشتم هجری، تعداد مسلمانان سه برابر شد و پیامبر اسلام با لشکر انبوهی مکه را فتح کردند. از این رو، هنگام بازگشت مسلمانان از صلح حدیبیه آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»^۱ (فتح ۴۸: ۱) نازل گردید. یکی از سران اصحاب به این عمل حضرت، اعتراض تندی کرد و گفت: «عَلَامٌ نُعْطَى الدِّيْنَةَ فِي دِينِنَا» (واقعی، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ۶۰۶)؛ چرا تسلیم و پستی را در دین ما می‌پذیری؟! این سخن، آن‌هم خطاب به پیامبر خدا ﷺ نشانه عدم معرفت این فرد نسبت به ارتباط رسول خدا با عالم غیب و عصمت آن حضرت است. این روحیه جاهلانه بعد از مدتی در مخالفت با پیامبر ﷺ در مورد ولایت امیرمؤمنان علیه السلام نیز تجلی کرد.

نمونه‌ای دیگر از مخالفت با حکم رسول خدا در جریان اعطای سهم مؤلفه‌القلوب به

۱. ما برای تو پیروزی بزرگی را ایجاد کرده ایم.

ابوسفیان و برخی از سران قریش رخ داد. بعد از جنگ طائف نبی اکرم ﷺ خمس غنایم را که سهم شخصی اش بود را به برخی از سران قریش داد. علتش هم این بود که آنها گرگهای زخم خورده از اسلام بودند که در هر فرصتی می خواستند ریشه دین را از بُن بَرکنند و از آنجا که خیل کثیری از ساکنان مکه تحت نفوذ قریش قرار داشتند و زمینه توطئه آنان در حکومت اسلامی فراهم بود، پیامبر با پرداخت سهم ویژه ای از غنایم به آنها، از آنان دلجویی کرد تا مسلمانان از شرشان در امان باشند، ولی ذوالخویصره - سرکرده خوارج در دهه های بعد - به این حکم اعتراض کرد و گفت: «إعدل یا رسول الله» (همان، ج ۲: ۹۴۸)؛ ای رسول خدا، عدالت به خرج بده.

این جمله رکیک، نشان می داد که وی نسبت به جایگاه نبوت و ولایت الهی پیامبر ﷺ درک صحیحی ندارد و گمان می کند نبی خدا نیز مانند سایر مردم، گاهی بر اساس هواهای خود عمل می کند و یا به ظلم و بی عدالتی مبتلا می شود! این فهم ناقص و بسیار سطحی آنان از اسلام باعث شد که رسول خدا ﷺ درباره ذوالخویصره فرمود: «برای او یارانی است که نماز و روزه شما در برابر عبادت آنها قلیل و ناچیز است، قرآن می خوانند، ولی قرآن از حنجره های آنها بالاتر نمی رود. آنها از دین اسلام خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان پرتاب می شود».^۱

این جریان که نسبت به عقاید اسلام ناب و حقیقت اولیاء خدا، معرفت صحیح و درخوری نداشت، بعدها قوت گرفت و به یک تهدید جدی در برابر استمرار حکومت اسلامی مبدل گردید.

به عنوان نمونه از آیه ۶۷ سوره مائده^۲ که کمی قبل از ماجرای غدیر نازل شده است^۳، استفاده می شود که در سال دهم هجری جریانی درخور توجه در میان مسلمانان شکل گرفت که با ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و نصب آسمانی خلافت، مخالف بوده و در پی زمینی کردن آن بوده است. این جریان به قدری قوی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از مخالفت آنها با ولایت امیر مؤمنان علیه السلام می ترسید. البته ترس رسول خدا، ترس برای از دست رفتن اساس دین بود، نه ترس از اینکه سخنش به سُخره گرفته شود و یا جانش به خطر بیفتد.

۱. ر.ک: واقدی، *المغازی*، ج ۲: ۹۴۸.

۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَفْصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ أَلَّاهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ ای رسول آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن، در غیر این صورت رسالت خودت را انجام نداده ای و خدا تو را از مردم مصون نگه می دارد، خدا قوم کافر را هدایت نمی کند.

۳. برخی از اهل سنت گفته اند که این آیه در اوایل دوران بعثت نازل شده و ناظر به ابلاغ مجموع یا اصل تعالیم اسلام است، ولی مرحوم علامه طباطبایی این قول را رد نموده، می فرماید: اگر چنین باشد موجب لغو در آیه می شود؛ چرا که «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به معنای اگر رسالت را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده ای می شود

که یک سخن بیهوده خواهد بود (ر.ک: طباطبایی، پیشین، ج ۶: ۴۵).

۲- ادعای زمینی شدن خلافت

تاریخ اسلام از شکل‌گیری جریان‌های خبر می‌دهد که گرچه در ابتدا بیعت می‌کند، ولی بعد از رحلت پیامبر با تکیه بر ملاکهای عصر جاهلی، همچون برتری قریش و شیخوخیت در امر خلافت، قدرت را در دست گرفته، مسأله زمینی شدن خلافت بعد از پیامبر را به صورت صریح مطرح می‌کند؛ زیرا این جریان می‌داند که مسأله زمینی شدن خلافت و مشروعیت بخشیدن به بیعت و نفی نصب الهی بعد از رسول خدا ﷺ، تنها راهکاری است که بر اساس آن می‌توان پیام غدیر را خنثی کرد.

طبق نقل «یعقوبی» بعد از امتناع امیر مؤمنان علیه السلام از بیعت، یکی از بزرگان اصحاب (خلیفه اول) به منزل عباس (عموی پیامبر) آمده و می‌گوید: «خدا محمد را به عنوان نبی، مبعوث و ولی مؤمنان قرار داد و با قرار دادن ایشان در میان مردم بر آنان منت نهاد، تا زمانی که او را نزد خود برد و مردم را در امور خود آزاد گذارد تا هر آنچه مطابق مصلحت و خیرشان است، تصمیم بگیرند و آنها مرا والی خود انتخاب کرده و سرپرست کارهای خود قرار دادند و من هم آن را پذیرفتم... ولی مدام به من خبر می‌رسد که شخصی [مقصود امیر مؤمنان علیه السلام است] برخلاف رأی عموم مسلمین سخن گفته، طعنه‌هایی می‌زند»^۱.

در ادامه یکی دیگر از چهره‌های سرشناس اصحاب (خلیفه دوم) گفت: «ما برای رفع حاجتی نزدتان نیامده‌ایم، ولی خوش نداریم شما به چیزی که مسلمانان بر آن متفق شده‌اند طعنه بزنید و روابط بین شما و آنها تیره شود»^۲.

همین طرز تفکر موجب گردید که دست مردم از امام معصوم کوتاه شده و زمام جامعه اسلامی به دست کسانی بیفتد که شرایط مرجعیت دینی و سیاسی را برای اداره جامعه نداشته باشند.

۳- اشرافی‌گرایی و عدالت‌گریزی نخبگان و خواص

یکی از زمینه‌های بازگشت جاهلیت در جامعه پس از پیامبر، لغزشهایی بود که از خواص امت پیامبر صلی الله علیه و آله در صدر اسلام سرزده است.

مقصود از خواص در زمان پیامبر، کسانی هستند که به خاطر اموری چون سبقت در پذیرش اسلام، هجرت قبل از فتح مکه، شرکت در جنگ‌های نخست صدر اسلام مانند

۱. «إن الله بعث محمداً نبياً و للمؤمنین ولیاً، فمن علیهم بکونه بین أظهرهم، حتی اختار له ما عنده، فخلی علی الناس أموراً لیختاروا لأنفسهم فی مصلحتهم مشفقین، فاختارونی علیهم والیاً ولا مورهم راعياً، فولیته ذلك... و ما انفک یبلغنی عن طاعن بقول الخلاف علی عامة المسلمین» (الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ۱۲۵).

۲. «إننا لم نأتکم لبحاجة الیکم ولكن کرهاً أن یكون الطعن فیما اجتمع علیه المسلمون منکم، فیتفاهم الخطب بکم و بهم» (همان).

بدر و احد، قرابت با پیامبر خدا، کتابت وحی و اساساً درک محضر آن حضرت و یا اشتها به زهد و عبادت و بهره‌مندی از فقه و حدیث و مناصب و مقامات حکومتی و نظامی، در جامعه اسلامی نفوذ داشتند.

این گروه پس از رحلت نبی مکرم اندک‌اندک سلوک دینی و زندگی ارزشی خود را فراموش نموده به تسامح دینی و رخوت و سستی در وفاداری به آرمانهای اسلام مبتلا شدند و به دنبال آن، این روحیه به توده مردم مخصوصاً نومسلمانان منتقل شد و زمینه زوال ارزشها و حذف شخصیت‌های وارسته و لایق و سلطه افراد فاسد و بی‌عقیده بر جامعه اسلامی فراهم آمد.

انحراف خواص جامعه اسلامی بعضاً ریشه در فتوحات اسلامی در دوران خلفا نیز داشت. فتح سرزمین‌های پهناور و ثروتمندی چون ایران، روم و مصر، ثروتهای کلانی را وارد جامعه اسلامی کرد؛ برای مثال، در دوران خلفا از سرزمین‌های مفتوحه عراق، سالانه یکصد و بیست میلیون درهم به عنوان جزیه و خراج، وارد خزانه بیت‌المال می‌شد.^۱ از مصر نیز سالانه چهل میلیون^۲ و از شام هفده میلیون درهم^۳ به دارالخلافه می‌رسید.

اگر این ثروتها به‌طور عادلانه در میان مسلمانان تقسیم می‌شد و در راستای تقویت بنیه دینی و اخلاقی و رشد فکری و فرهنگی و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام به‌کار می‌رفت، یقیناً ثمرات ارزشمندی برای مسلمانان به بار می‌آورد. ولی متأسفانه خلیفه دوم و پس از او خلیفه سوم، با تقسیم نابرابر این اموال در میان اصحاب و برخی مسلمانان، زمینه اختلاف طبقاتی و پیدایش تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی بزرگان اصحاب را فراهم آوردند. همین امر، زمینه‌ساز انحراف برخی از خواص گردید.

بر اساس مستندات تاریخی، به دنبال جمع شدن اموال ناشی از فتوحات، خلیفه دوم در صدد تأسیس دفتر حقوق و مقرری برآمد و سرانجام به پیشنهاد ولید بن هشام بن مغیره به تقلید از رومیان و ایرانیان در سال بیستم هجری، دیوانی ترتیب داد^۴ و در آن عطای سالیانه مسلمانان را به‌صورت تبعیض‌آمیز و بر اساس سوابق و موقعیت اجتماعی آنها تعیین نمود. بدین‌گونه که سابقین در اسلام را بر سایرین، مهاجرین را بر انصار، مهاجرین قریش را بر غیر قریش، عرب را بر عجم و خانواده‌های مشهور را بر خانواده‌های گمنام ترجیح داد.^۵ وی برای شرکت‌کنندگان جنگ بدر از مهاجران پنج‌هزار

۱. رک: ماوردی، الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة، ج ۱: ۱۸۵.

۲. رک: بلاذری، فتوح البلدان: ۲۱۷.

۳. رک: همان: ۱۹۷.

۴. رک: همان: ۴۳۶؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲: ۱۵۳.

۵. رک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸: ۱۱۱.

درهم، برای انصار بدری چهار هزار درهم،^۱ برای فرزندان سپاهیان جنگ بدری دوهزار درهم،^۲ برای مردانی که قبل از فتح مکه هجرت نمودند سه هزار درهم، برای مردان مسلمان روز فتح دوهزار درهم و برای جوانانی از فرزندان مهاجر، سهمی همسان مسلمانان روز فتح مکه حقوق (مقرری) معین کرد.^۳

خلیفه دوم کل قریش (یعنی قبایل مکه) را بر غیر قریش ترجیح داد و برای سران قریش، همچون ابوسفیان و معاویه پنج هزار درهم و برای زنان پیامبر ﷺ سهم ویژه شش هزار درهمی مقرر کرد و در میان آنها به عایشه، ام حبیبه^۴ و حفصه دوازده هزار درهم و به صفیه و جویریّه پنج هزار درهم می داد^۵ و برای مکیان غیر مهاجر ششصد و هفتصد و برای اهل یمن، چهارصد و برای مضر سیصد و برای ربیعہ دویست درهم مقرری وضع کرد.^۶

سپس بر اساس منزلت مسلمانان و توانایی در قرائت قرآن و جهاد در راه خدا، سهمیه‌ای برایشان قرار داد. آن‌گاه برای بقیه مردم باب واحدی گشود و برای همه مردان مسلمان مدینه بیست و پنج درهم و برای هر مرد از اهالی یمن، شام و عراق بین دو هزار، هزار، هفتصد، پانصد تا سیصد درهم تعیین کرد.^۷

این امتیازبندی، از یک طرف، مزیت دینی را تحت الشعاع مزیت دنیوی قرار داد و از طرف دیگر چون نوع امتیازها به نفع قریش و مهاجران و بزرگان اصحاب بود، زمینه طبقه‌بندی اجتماعی را فراهم ساخت و عملاً روحیه رفاه‌طلبی در آنان را به اوج رساند. در اثر ادامه فتوحات در زمان عثمان، عطای سالانه اصحاب افزایش یافت^۸ و این روند موجب افزایش روزافزون اختلاف مسلمانان از حیث اموال و درآمد شد.

علاوه بر تبعیض‌های خلیفه دوم که زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی اشرافی‌گری در میان خواص گردید، در زمان خلافت خلیفه سوم، انحراف دیگری رخ داد و آن بذل و بخشش‌های بی حساب و کلان او از بیت‌المال به گروهی از بنی‌امیه و بزرگان صحابه بود؛ افرادی مانند: ابوسفیان، حکم بن عاص، مروان، یعلی بن امیه، عبدالله بن ابی سرح، سعد بن ابی وقاص، ولید بن عقبه، حارث، طلحه، زبیر و زید بن ثابت.^۹

۱. ر.ک: ماوردی، پیشین.
 ۲. ر.ک: بلاذری، پیشین: ۴۳۷.
 ۳. ر.ک: همان.
 ۴. دختر ابوسفیان بن حرب.
 ۵. البته برخی گفته‌اند برای عایشه دوازده هزار درهم، ولی برای سایر زنان پیامبر ﷺ ده هزار درهم مقرر کرد (ر.ک: بلاذری، پیشین: ۴۳۷).
 ۶. ر.ک: یعقوبی، پیشین، ج ۲: ۱۵۲.
 ۷. ر.ک: بلاذری، پیشین: ۴۳۸.
 ۸. ر.ک: همان: ۴۴۷.
 ۹. ر.ک: امینی، الغدير، ج ۸: ۲۸۶.

وی «مهروز» را که وقف مسلمانان بود به حارث بن حکم بخشید.^۱ فدک را به مروان و چراگاه‌های مدینه را به دیگر امویان اختصاص داد.^۲

عثمان، صدهزار درهم به حکم بن عاص و همین مبلغ را به پسر حکم (مروان) بخشید.^۳ خمس غنائم آفریقا از طرابلس تا طنجه را به برادر رضاعی خود عبدالله بن ابی سرح داد^۴ و همین مقدار را به سعید بن عاص اموی هدیه داد. از کارهای دیگر او تقویت نظام اقطاعی^۵ بود.^۶

خلیفه، خود زندگی مرفهی داشت. چنانکه خانه‌های هفتگانه او در مدینه مشهور است که عبارت بودند از خانه‌ای برای همسرش نائله، خانه‌ای برای عایشه همسر دیگرش و منازل دیگری که در اختیار دختران و خویشاوندانش قرار داشت.^۷ وی رفاه‌طلبی را به جایی رسانید که عبدالرحمان بن عوف در مجلس ولیمه عثمان گفت: «ای پسر عفان آنچه را که درباره تو دروغ می‌پنداشتم، اکنون تصدیق می‌کنم و من از بیعت با تو به خدا پناه می‌برم».^۸ به تبع عثمان که رمه‌های اسب و شتر و املاک فراوان در وادی القری و حنین داشت، دیگر افراد طبقه جدید اشرافیت بر سرمایه‌های خود افزودند و به رقابت در گردآوری اموال روی آوردند و اموال و املاک فراوانی برجای گذاشتند.^۹

در این دوره، بیت‌المال شخصی شد، چنان‌که عثمان گفت: نیازمان را از این غنائم برمی‌گیریم، هرچند علی‌رغم میل مردم باشد.^{۱۰} این روند، سکوت امام علی علیه السلام را شکست و به عثمان فرمود: «آیا نمی‌خواهی دست بنی‌امیه را از آبرو و اموال مسلمانان کوتاه کنی؟»^{۱۱}

رفته‌رفته این تقسیم نابرابر و غیر عادلانه، برای خواص به یک عادت مبدل شد و به کامشان شیرین آمد، به‌گونه‌ای که مقابله با آن دشوار گردید تا جایی که وقتی امیرمؤمنان علیه السلام آن را به وضع زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه اول برگردانید با اعتراض سختی مواجه شد و همین امر موجب جدایی بسیاری از خواص از آن حضرت شد.

۱. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج: ۱، ۱۹۸.

۲. همان: ۱۹۸ - ۱۹۹.

۳. ر.ک: یعقوبی، پیشین، ج: ۲، ۱۹۸.

۴. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج: ۲، ۱۹۸.

۵. «اقطاع» عبارت است از واگذاری بهره‌وری از زمین‌های دولتی به اشخاص در برابر بهایی اندک. لکن برخی از لغویین نیز گفته‌اند: اقطاع زمین‌های کشاورزی دولتی بود که نمی‌توانست به مالکیت شخصی درآید (ر.ک: زبیدی، تاج العروس، ج: ۵، ۴۷۵).

۶. ر.ک: ابن شیه، تاریخ المدینة المنورة، ج: ۳، ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ و ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج: ۲، ۲۶۹.

۷. ر.ک: امینی، پیشین.

۸. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج: ۱، ۱۹۶؛ امینی، پیشین، ج: ۹، ۸۷.

۹. ر.ک: امینی، پیشین، ج: ۱، ۱۹۸ - ۱۹۹.

۱۰. ر.ک: همان، ج: ۳، ۴۶.

۱۱. ر.ک: همان، ج: ۹، ۱۵.

در نهایت، مجموع این عوامل باعث شد که خواص، دارای آلف و آلف شوند و به ثروت‌اندوزی پردازند و در کام دنیاپرستی فرو رفته و عوام را هم بدان سو بکشند.^۱ مسعودی و برخی مورخان متقدم دیگر درباره ثروتهای بادآورده برخی از اصحاب چنین گزارش کرده‌اند: «زبیر خانه‌ای در بصره داشت که تا امروز [یعنی زمان مسعودی ۳۳۲ ه.ق.] هنوز معروف است. به علاوه در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه داشت. وی پس از مرگش ۵۰۰۰۰ دینار، ۱۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰ غلام و کنیز و املاک و ولایات برجای نهاد».^۲

«طلحه برای خود خانه‌ای در کوفه و املاکی در عراق و سرات فراهم آورده بود. به علاوه، خانه‌ای در مدینه فراهم ساخت که از آجر و گچ و چوب ساج ساخته شده بود. خانه‌اش در کوفه تا سال ۳۳۲ هجری زبازد مردم بود و تنه به تنه قصر کوفه می‌زد و درآمدش از مایملک عراق روزی هزار دینار بود».^۳

«زید بن ثابت (از کاتبان وحی در عصر پیامبر ﷺ)، یکصد هزار دینار اموال داشت. وقتی طلاهایش را پس از مرگش خواستند تقسیم کنند، تیر آوردند و با تیر آنها را تقسیم کردند».^۴

«عبد الرحمن بن عوف خانه‌های متعددی در مدینه داشت».^۵ در مدینه خانه‌ای داشت چنان وسیع که یکصد اسب و ده هزار گوسفند در طویلۀ آن جای می‌گرفتند، عمر، او را فرعون امت اسلامی می‌دانست».^۶

«سعد بن ابی وقاص دست‌کم، سه خانه در مدینه داشت»^۸ در عقیق نیز خانه‌ای بنا کرد که فضایی وسیع داشت و دارای سقفی بلند و ایوانهای متعدد بود».^۹

وی در سال هفدهم هجری در کوفه قصری با سنگهای مرمری - که در معابد کسری به کار می‌رفت - برای خود برپا کرد؛ قصری که به «قصر سعد» معروف شد. وی همچون شاهان، درب قصر را به روی مردم می‌بست. این عمل او مورد اعتراض مردم واقع گردید تا عاقبت، کار به جایی رسید که خلیفه، محمد بن مسلمۀ را فرستاد و درب

۱. توجه به این نکته مهم است که در عصر رسول خدا ﷺ با دوستان درهم، یک زندگی به دور از فقر رقم می‌خورد (ر.ک: سرخسی، المبسوط، ج ۴: ۱۴). حتی برخی گفته‌اند کسی که پنجاه درهم داشت، غنی به‌شمار می‌آمد و استحقاق دریافت زکات نداشت؛ زیرا وقتی از رسول خدا ﷺ سؤال شد، «ما الفنی یا رسول الله»، حدّ غنا و بی‌نیازی از نیازمندی چیست؟ فرمودند «آن پمک خمسین درهماً»؛ آن است که شخص پنجاه درهم، دارایی داشته باشد (ر.ک: ابن قدامه، المغنی، ج ۲: ۶۶۱). درحالی‌که پس از رسول خدا آنچه از طریق غنایم و عطا به‌دست مسلمانان می‌رسید دهها برابر این مقدار بوده است.

۲. ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲: ۳۴۲.

۳. ر.ک: همان.

۴. ر.ک: همان، ۳۴۳.

۵. ر.ک: ابن شبه، پیشین، ج ۱: ۲۳۲.

۶. ر.ک: مسعودی، پیشین، ج ۲: ۳۵۰.

۷. ر.ک: ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱: ۴۳.

۸. ر.ک: ابن شبه، پیشین، ج ۱: ۲۳۵ - ۲۳۸.

۹. ر.ک: جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ج ۱: ۷۸ و ۷۹.

آن را به آتش کشید.^۱ عثمان قریهٔ هرمز (شهری در منطقه فارس) را به سعد بن ابی وقاص بخشید.^۲ طرز لباس پوشیدن و زیورآرایی او نیز کاملاً اشرافیت قریش در عهد جاهلی را تداعی می‌کرد، به گونه‌ای که از لباسهای ابریشمی و انگشتر طلا استفاده می‌کرد.^۳

براء بن عازب پس از رسول خدا ﷺ، صاحب املاک و قصر شد، نوشته‌اند باغی داشت که سالانه دوبار از آن میوه برداشت می‌کرد و در منطقه طفه (ساحل فرات) در عراق فعلی، قصری ساخته بود و این در حالی بود که در اواخر عمر در بصره زندگی می‌کرد و بالطبع خانه و کاشانه‌ای نیز در آنجا داشت.^۴

اینان از اصحاب بزرگ و نخستین یاران پیامبر بودند که در سن جوانی در مکه اسلام آوردند و سابقهٔ هجرت و جهاد داشتند، اما بدین‌گونه عوض شدند. از این‌رو، رفتار و طرز زندگی آنها تودهٔ امت پیامبر ﷺ و نومسلمانان پاکدلی را که برای اصحاب نامدار پیامبر قداست ویژه‌ای قائل بودند و بعضاً با نیت خالص در سرزمین‌های دور از مرکز در شرایط سختی مشغول جهاد و فتوحات بودند، متحیر و متعجب می‌ساخت.

روزی یکی از رزمندگان اسلام از اهالی شام، به حجاز آمد، پس از مشاهدهٔ زندگی اشرافی عبدالرحمن بن عوف، به او گفت: «چه شده است ما در دنیا زهد به خرج می‌دهیم، درحالی‌که شما به دنیا رغبت نشان می‌دهید؟! ما در رفتن به جهاد شتاب می‌کنیم، ولی شما سستی می‌ورزید و در جهاد شرکت نمی‌کنید، درحالی‌که شما جزء اسلاف و برگزیدگان ما و اصحاب پیامبر هستید؟!»

عبدالرحمان در پاسخ این مرد شامی، رمز این زندگی اشرافی را بی‌پرده افشا کرد و گفت: «این‌طور نیست که چیزی [از رسول خدا ﷺ] به ما رسیده باشد که به شما نرسیده [که ما به خاطر آن این زندگی را انتخاب کرده باشیم] و این‌طور نیست که ما چیزی [از اسلام بدانیم] که شما ندانید [که بدان جهت این روش را برگزیده باشیم، بلکه ما در زمان رسول خدا ﷺ] به سختی آزمایش شدیم و صبر کردیم، ولی [امروز] به راحتی و آسایش آزموده شدیم و صبر را از کف داده‌ایم.^۵

با چنین اعتراض‌های تکان‌دهنده و تغییرات محسوسی که در سیره و سخن خواص نمایان شد، اندک‌اندک مردم فهمیدند آنچه به آنها از فضیلت، زهد، تقوا و جهاد گفته شده یا می‌شود، مربوط به دورانی است که سپری شده و امروز فصل رفاه و کامجویی افزون‌تر از دنیا فرا رسیده است. بدین‌سان وقتی عوام، راهبران خود را متغیر یافتند، تغییر

۱. رک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴: ۴۶-۴۷.

۲. رک: ابن شهبه، پیشین، ج ۴: ۱۰۲۰.

۳. رک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳: ۱۴۳.

۴. رک: ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱: ۱۵۲.

۵. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق: ۱۲۰.

مسیر دادند. بنابراین، آرام آرام روحیهٔ نیازدگی و رفاه‌طلبی خواص در سایر اقشار مردم نیز اثر کرد، به‌گونه‌ای که روحیهٔ ایثارگری و جهاد در راه خدا از میان آنان رخت بر بست و سستی و زبونی بر رزمندگان عارض گردید. حذیفه بن یمان که در آن زمان در میان سپاهیان فاتح مدائن به‌سر می‌برد، طی نامه‌ای به عمر نوشت:

إن العرب قد أترفت بطونها وخفت أعضادها وتغيرت ألوانها وحذيفه يومئذ مع سعد [فی جیش مدائن] (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۴۰-۴۱)؛ شکم‌بارگی و رفاه‌زدگی، عرب را گرفتار کرده، بازوانشان را سست و آنها را خوار نموده و رنگ چهره‌شان را دگرگون ساخته است.

نکته مهم دیگر اینکه روحیهٔ اشرافی‌گری، نوعی برتری‌طلبی و علو مستکبرانه و تفاخر جاهلانه را به‌دنبال داشت که موجب شد صمیمیت برادرانه و اخوت دینی مسلمانان به روابط بالادست با فرودست، مولی با عبد و مالک با برده، مبدل شود. به‌عنوان نمونه طلحه و زبیر در آغاز حکومت علی علیه السلام به تقسیم مساوی بیت‌المال اعتراض نمودند و حال آنکه هیچ نیازی به حقوق پرداختی از طرف علی نداشتند، ولی از اینکه حضرت آنها را با سایر مردم، همسان قرار داده بود، احساس کسر شأن می‌کردند. اعتراضشان از سر نیازمندی و احتیاج نبود، بلکه می‌گفتند: چرا ما را با سایر مردم مساوی قرار داده‌ای، درحالی‌که سوابق ما در اسلام، نزدیکی ما به رسول خدا و خدماتمان بیش از سایرین بوده است. به‌دنبال این سخن، حضرت از آنها اقرار گرفت که هم در سوابق و هم در نزدیکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم در خدمت به اسلام برآنان مقدم بوده است. آنگاه فرمودند:

فوالله ما أنا و أجیری هذا فی هذا المال إلا بمنزلة واحدة (قاضی، ۱۳۸۳ق، ج ۱: ۳۸۴)؛ قسم به خدا من و این کارگرم در بهره‌مندی از این مال یکسان هستیم.

این روحیه حتی به برخی از بنی هاشم نیز سرایت کرده بود، چنانکه «عقیل» که خود را دارای حسب و نسب برتر در میان قبایل عرب می‌پنداشت، بر همین اساس به برادر خویش (علی علیه السلام) اعتراض کرده و گفت: «لتجعلنی و أسوداً من سوادان المدینة واحداً» (شیخ مفید (الف)، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۵۱)؛ آیا مرا با سیاهی از سیاهان مدینه مساوی قرار می‌دهی؟

روحیهٔ برتری‌طلبی و علو جاهلانه، ثمرهٔ بسیار تلخی بود که از شجرهٔ خبیثهٔ دنیاگرایی، اشرافیت و ثروتهای بادآورده پدید آمد؛ زیرا موجب فاصلهٔ دلها از یکدیگر و از بین رفتن وحدت و همدلی امت اسلامی شد و مردم را به‌دست‌وپاکردن ابزارهای تفاخر و تظاهر و فراهم‌کردن مظاهر فریبندهٔ دنیا تشویق و ترغیب کرد.

بنابراین، لغزش خواص تنها در رشد روحیه ثروت‌اندوزی متوقف نشد، بلکه در زمینه‌هایی چون برتری‌طلبی، جاه و جلال، شهرت و مقام و زندگی آرام و راحت و... گسترش یافت و همین امر سبب گردید که علاوه بر ثروتمندان، زاهدنمایان و غلما و محدثان و وابستگان به خاندانهای مشهوری چون عایشه، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، ابوموسی اشعری، عبدالله بن شقیق، مطرف بن عبدالله، مرة بن شراحیل، علاء بن زیاد و زید بن أرقم در زمره خواص منحرف قرار گیرند و با انحراف خود جامعه را به انحراف بکشانند.

۴- تساهل‌ورزی نسبت به اجرای احکام و ارزشهای اسلامی

به موازات رشد دنیاگرایی، غیرت و حساسیت دینی خواص از بین رفت. عنصر امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شد و همین روحیه به توده مردم منتقل گردید، به گونه‌ای که وقتی امام حسین علیه السلام می‌فرمود:

ألا ترون أن الحق لا يعمل به وأن الباطل لا يتهنى عنه؟ (ابن شعبه، ۱۴۱۴ق:

۲۴۵)؛ آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟

خواص امت پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را از درگیری با امویان منع کرده، عوام نیز از یاری‌اش خودداری ورزیدند و این بی‌مبالائی نسبت به هتک اسلام و نابودی ارزشها، غمبارترین پیامد انحراف خواص بود که دامنگیر امت پیامبر شد. بدین‌سان امواج فتنه‌ها و انحرافات به سوی جامعه اسلامی روی آورد، ولی در نخستین گام، نخبگان و برگزیدگان بودند که خود را تسلیم این موج کردند و دین و نبوت و ولایت را به سکه‌ها و جواهرات، پست و مقام و نام و نشان دنیا فروختند و به دنبال آنها توده مردم دست از دامن قرآن و عترت کشیده، در پی عیش و زندگی راحت و جست‌وجوی نام و نان دویدند و پیشوایان جبهه حق را در میدان مبارزه با باطل تنها گذاردند. به‌همین علت، بزرگان اصحاب و دینداران نامدار پیشین؛ یعنی کسانی که در راه اسلام مرارتها کشیده و دوران جوانی خویش را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله در میدانهای جهاد و شهادت یا در شرایط زهد و تنگ‌دستی به تحصیل علم و تقوا سپری کرده و برای یاری اسلام از جان و مال و عمر و آبرو و زنان و فرزندان خویش مایه گذاشته بودند، به افراد دنیاطلبی تبدیل شدند که با مال و منال خویش چون سران قریش دوران جاهلی، به دیگران فخر می‌کردند و از مجاهدتهای خود به‌عنوان ابزاری برای کسب امتیازهای دنیوی بیشتر، بهره می‌جستند. از این‌رو، از درگیری با جبهه باطل خودداری کرده، حق را یاری نمی‌کردند. اینان نه خود از ارزشها دفاع می‌کردند و نه به کسانی که برای احیای ارزشها برمی‌خواستند یاری می‌رساندند. این روند تا عصر حضرت سیدالشهداء علیه السلام ادامه داشت،

به گونه‌ای که حضرت در مورد مردمان معاصرش فرمود: «مردم بردگان دنیا هستند و دین چون لقمه باقی مانده بر سر زبانشان است، مادام که معیشتشان رونق داشته و گرم باشد، دور دین می‌گردند، ولی آن‌گاه که به بلا آزموده شوند، دینداران واقعی و راستگو در اقلیتند.»^۱

این سخن، نشانگر آن است که از منظر ابا عبدالله الحسین، درد اصلی اُمت پیامبر، دلدادگی به دنیا بود که البته گناه آن ابتدا برگردن خواص و نخبگانی بود که با تسامح و تساهل، بنیان ارزشها را سست کردند.

با نافرمانی اُمت پیامبر ﷺ از ولی منصوب خدا [حضرت علی علیه السلام]، باب نافرمانی علنی از سنت پیامبر، ابتدا به دست خواص منحرف باز شد و اندک‌اندک دست مردم از دین کوتاه گردید و عهدی را که با دین بسته بودند یکی پس از دیگری شکستند و حدود الهی به بازی گرفته شد. خالد بن ولید در دوران خلیفه اول به خاطر چشم طمع داشتن به ازدواج با همسر مالک بن نویره، او را به بهانه خروج از اسلام و ارتداد به قتل رساند، ولی حکومت از اجرای حد قتل عمد نسبت به وی خودداری کرد.^۲ مغیره بن شعبه (والی بصره) در دوران خلیفه دوم در اثر ارتکاب عمل منافی عفت، مستوجب حد رجم (سنگسار) شد، ولی حکومت با تهدید شهرد ماجرا، آنها را از شهادت منصرف کرد و مغیره را از اجرای حد معاف نمود.^۳ در دوران خلیفه سوم، عیدالله بن عمر، دختر ابولؤلؤ و دو ایرانی دیگر را در مدینه به خاطر انتقام از قاتل پدرش به قتل رساند، در حالی که گناه آنها در قتل پدرش ثابت نشده بود. از این رو، وی می‌بایست اعدام می‌شد که خلیفه سوم از اجرای آن به بهانه‌هایی طفره رفت. همچنین حکومت در اجرای حد شرب خمر ولید بن مغیره تعلل ورزید و او را به اطراف کوفه فراری داد.^۴

این حوادث مهم و بزرگ در آن روزگار در میان مسلمانان منتشر شد و تساهل آشکار حکومت در اجرای حدود الهی برای مردم فاش گردید، به گونه‌ای که سینه‌به‌سینه نقل و در دل تاریخ ثبت گردید. از همین رو موجب از بین رفتن سطوت حدود الهی در میان جامعه شد و باب تجاوز به احکام قضایی اسلام را گشود و حرمت احکام الهی را از بین برد.

۵- نفوذ ناهلان در مناصب نظام اسلامی

در کنار این تساهل، تسامح دیگری متولد شد و آن مصالحه با بنی امیه - تیره مستکبر قریش - بود در حالی که آنها در کمین براندازی اسلام و حکومت اسلامی بودند.

۱. رک: خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱: ۲۲۷؛ ابن شعبه، *تحف العقول*: ۲۴۵.

۲. رک: ابن اعثم، *الفتوح*، ج ۱-۲: ۲۰.

۳. رک: تستری، *قاموس الرجال*، ج ۹: ۸۶.

۴. رک: ابن سعد، *پیشین*، ج ۵: ۱۵-۱۷؛ شیخ مفید، *الجمال*: ۱۷۶.

لذا امیر مؤمنان علیه السلام در مقام تحریک مردم علیه آنان فرمودند:
 سیروا الی أعداء الله، سیروا الی أعداء السنن والقرآن، سیروا الی بقیة
 الاحزاب و قتلة المهاجرین والانصار (منقروی، ۱۴۰۴ق: ۹۴)؛ به جنگ
 دشمنان خدا و دشمنان سنتهای (پیامبر) و قرآن بروید. به جنگ بازماندگان
 جنگ احزاب و قاتلان مهاجرین و انصار بشتابید.

معامله خودی کردن با بنی امیه می توانست خطرهای بزرگی برای امت اسلامی در پی
 داشته باشد؛ چراکه این طایفه خطرناک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله روز به روز بیشتر بر امور
 قضایی، اقتصادی و سیاسی امت رسول خدا مسلط شدند و حکومت و جامعه اسلامی
 را از درون تهی کردند.

بخش عظیمی از فتوحات به خاندان اموی واگذار شد؛ مثلاً فرماندهی فتوحات شام
 را به یزید بن ابوسفیان و برادرش معاویه سپردند^۱ و فتح شمال آفریقا را به عبدالله بن
 سعد بن ابی سرح واگذار کرده^۲ و فتح بخشهایی از ایران را به سعید بن عاص سپردند.^۳
 فرمانداری و استانداری بسیاری از شهرها و استانهای مهم که امروزه برخی از آنها به
 یک یا چند کشور تبدیل شده اند به امویان واگذار شد. فرمانداری شامات (یعنی سوریه،
 اردن و فلسطین فعلی) به معاویه سپرده شد. یمن به یعلی بن منیه و کوفه - که مرکز
 اداره بسیاری از شهرهای عراق و ایران به شمار می آمد - مدتی به ولید بن عقبه بن ابی
 معیط و سپس به سعید بن عاص واگذار شد. کشور زرخیز و پهناور مصر به عبدالله بن
 سعد بن ابی سرح داده شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه وقتی مسلمانان را عفو
 نمود، دستور قتل وی را صادر کرده بود. حکومت بصره که مرکز فرمانداری شهرهای
 اطراف بود به عبدالله بن عامر واگذار شد و ریاست دفتر خلیفه سوم به مروان بن حکم
 - شخصیت پلید و منافق امویان - سپرده شد. بدین ترتیب عملاً کل حکومت اسلامی
 در زمان خلیفه سوم به دست امویان افتاد. ابوسفیان (سرکرده بنی امیه) بر سر قبر حمزه
 سیدالشهداء (عموی پیامبر) آمد و گفت:

یا ابا عماره! لقد قاتلتنا علی امر صرار إلینا (تستری، ۱۴۱۹ق، ج ۱:

۸۹)؛ بر سر چیزی با ما جنگیدی که آخر به دست ما افتاد.^۴

این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداف شوم و پیامد سلطه آنان بر جامعه
 اسلامی را صریحاً گوشزد کرده بود:

۱. رک: ابن اعثم، پیشین، ج ۱ و ۲: ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۵۲ و ۳۶۲.

۲. رک: همان: ۳۷۵ و ۳۵۹؛ بلاذری، پیشین: ۲۲۷.

۳. رک: بلاذری، پیشین: ۳۳۰.

۴. برای اطلاع بیشتر از روند رشد تساهل پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و برخورد امیرمؤمنان علیه السلام با آن، رجوع
 کنید به: مجله معرفت، ش ۳۷، مقاله «امام علی علیه السلام و تساهل خواص»، اثر نگارنده و مجله رواق اندیشه، ش ۲۲،
 مقاله «مرزهای مدارا و شدت عمل در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام»، اثر نگارنده.

إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دِعْلًا وَعِبَادَةَ اللَّهِ خِيْلًا وَمَالَ اللَّهِ دُولًا (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸: ۱۲۶)؛ هرگاه پسران عاص^۱ (یعنی

بنی امیه) به سی تن برسند، دین خدا را تباه و معیوب می کنند؛ بندگان خدا را بنده [خود] قرار می دهند و مال خدا را میان خود دست به دست می کنند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز بارها در طول مدت خلافت خود در مورد بنی امیه با مردم سخن گفت و ماهیت و عمق خطر آنها را برای یارانش بیان کرد. این سخنان گاه به صورت خطبه و گاه به صورتهای دیگر بیان گردید که همان مواردی بود که توسط پیامبر خدا به عنوان اهداف شوم بنی امیه شمرده شده بود. حضرت در مورد بنی امیه و ترفندها و هويت مخفی آنها، اموری را پیشگویی کرد که بعدها تاریخ، آنها را تصدیق نمود.

امیرمؤمنان علیه السلام بنی امیه را یک طایفه خودکامه و مستبد معرفی نموده و چنین قسم یاد می کند:

وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِيَّةٍ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي، كَالثَّابِ الضَّرْسِ: تَعْزِمُ بِفِيهَا وَتَخْبِطُ بِيَدِهَا وَتَزِينُ بِرَجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا (لَا يَكُونُ) مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ وَغَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ وَلَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَسَنُكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارٌ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارُ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَالصَّاحِبِ مِنْ مَسْتَصْحِبِهِ (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)؛ به خدا قسم بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود؛ آنها مانند شتر چموشی که دست به زمین می کوبد و لگد می زند و با دندان گاز می گیرد و از دوشیده شدن شیر امتناع می ورزد، با شما برخورد خواهند کرد و از شما باقی نگذارند جز آن کسی که برای آنها سودمند باشد یا آزاری بدانها نرساند. بلای آنها همچنان بر سرتان مستدام خواهد بود؛ تا جایی که یاری خواستن شما از ایشان چون یاری طلبیدن بنده از مولای خویش یا تابع از پیشوای خود باشد.

در فراز دیگر با اشاره به ماهیت ارباب - رعیتی فکر سیاسی امویان می فرماید:

حَتَّى تَكُونَ نَصْرَةً أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنَصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ (همان، خطبه ۹۸)؛ کار به جایی می رسد که یاری کردن یکی از شما نسبت به یکی از آنها، مانند یاری کردن عبد به اربابش شود که در حضور ارباب ناچار به اطاعت شوید و در غیاب او بدگویی کنید.

از این سخنان حضرت چند نکته استفاده می شود:

۱. جد مروان حکم و اکثر خلفای اموی.

اولاً: امویان در پی تبدیل نظام خلافت الهی به نظام پادشاهی بوده‌اند؛ چنانچه این حقیقت کمی پس از شهادت علی علیه السلام فاش شد. هنگامی که معاویه، امام حسن علیه السلام را به صلح وادار نمود و در سخنرانی‌اش برای مردم کوفه رسماً اعلان کرد که من برای برپایی نماز و روزه و حج با شما نجنگیده‌ام؛ این کارها را شما پیش‌تر انجام می‌دادید و گفت: «و لکنی قاتلتکم لأتأمر علیکم» (شیخ مفید (ب)، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴)؛ من با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم.

از منظر مورخان اسلامی، از آن روز، که حکومت جهان اسلام از دست اهل بیت علیهم السلام خارج و به دست معاویه افتاد، ماهیت الهی و آسمانی‌اش تا حد زیادی دگرگون شد و به سلطنت و حکومت ارباب - رعیتی مبدل گردید. نتیجه طبیعی چنین حکومتی آن است که وقتی مردم مدینه در سال ۶۲ هجری از پرداخت صوافی (گندم و خرمایی که تحت عنوان صوافی از طرف خلیفه از مردم گرفته می‌شد) به نماینده یزید سر برتافتند و فرماندار یزید را از شهر بیرون راندند، یزید یکی از سفاکترین فرماندهانش؛ یعنی مسلم بن عقبه را برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد. وی پس از تسخیر مدینه، دستیازی به جان، مال و ناموس مردم مدینه را بر سربازان حکومتی مباح کرد و سرانجام از مردم به عنوان برده یزید، بیعت گرفت. این فاجعه در تاریخ به واقعه حرّه معروف است.^۱

ثانیاً: کنار آمدن با بنی امیه، بسیار دشوار بود. آنان مانند حیوان چموشی بودند که نه تنها از انجام وظایف خود سر باز می‌زدند، بلکه هر از چندی به مراجعه‌کنندگان خود ضربه می‌زدند و همین ویژگی سبب می‌شد که مردم با آنان برخوردی محافظه‌کارانه و محتاطانه داشته باشند؛ به گونه‌ای که وقتی نزدشان می‌روند تظاهر به تواضع و فرمانبرداری کنند و هنگامی که از نزد آنها بیرون می‌آیند به بدگویی نسبت به آنها پردازند.

دیگر آنکه، بنی امیه انسانهای بصیر و فهیم و روشنفکران فرزانه را در جامعه، تحت فشار قرار می‌دادند و آنها را به گرفتاری و مصیبت مبتلا می‌کردند و کسانی را که از خدعه‌گری‌ها و ترفندهای حزب اموی سر در می‌آوردند و توان مقابله با آنها را داشتند آسوده نمی‌گذاشتند. حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

عَمَّتْ خَطَّتْهَا وَخَصَّتْ بَلِيَّتْهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)؛ سلطه‌اش همه جا را فرا گیرد، بلای آن دامنگیر نیکوکاران خواهد بود و هر کس فتنه آنان را بشناسد به بلای آنان گرفتار می‌شود و هر کس که ترفند آنها را نشناسد، حادثه‌ای برایش رخ نخواهد داد.

امویان در فرایند طرح سلطه‌گرانه خویش شخصیت‌ها و جریانهای بیدار جامعه را به هر طریق ممکن از پیش روی خود بر می‌داشتند. برخی را با تهمت، افتراء، فحش و ناسزا، ترور شخصیت می‌کردند به‌گونه‌ای که حتی پس از شهادتشان نیز سعی می‌کردند یاد آنها را از خاطره‌ها محو کنند. برخی دیگر را با شکنجه و تهدید و حبس و غارت مال و تخریب خانه، وادار به سکوت می‌کردند. امامان شیعه را یکی پس از دیگری به شهادت می‌رساندند و می‌کوشیدند تا نام و یاد نیک آنها را از ذهن مردم پاک کنند و حتی معاویه طی بخشنامه‌ای به گویندگان و خطبای دستور داد در خطبه‌ها، علی را لعن کنند.^۱ این سنت شوم تا زمان عمر بن عبدالعزیز رواج داشت؛ یعنی تا اواخر قرن اول هجری، حدود شصت سال پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام ادامه داشت.^۲

معاویه به نمایندگانش نوشت: «اگر دو نفر گواهی دادند که کسی از دوستداران علی و خاندانش است، اسمش را از دفتر دولت حذف کنید و حقوقش را قطع کنید... هر کس متهم به دوستی با این قوم است، خانه‌اش را ویران کنید و بلایی بر سرش آورید که برای دیگران درس عبرت باشد.»^۳ امام حسن علیه السلام را با سم مسموم کرد و امام حسین علیه السلام در دوران ده‌ساله امامتش، کاملاً در فشار به‌سر می‌برد؛ به‌گونه‌ای که ارتباط شیعیان با آن حضرت برای امام علیه السلام خطرناک بود. وقتی تنی چند از شیعیان کوفه در مدینه نزد حضرت آمدند، مروان بن حکم به معاویه نوشت: من از حسین بن علی احساس خطر می‌کنم. در پی آن معاویه طی نامه تهدیدآمیزی به امام چنین نوشت: «به من خیر رسیده برخی از کوفیان، تو را به قیام دعوت کرده‌اند؛ بدان که اگر با من خدعه کنی، من هم با تو از در حيله درمی‌آیم.»^۴

پس از معاویه، یزید در نخستین روزهای خلافتش حضرت را بین بیعت و کشته‌شدن مخیر نمود و به ولید بن عتبه (والی مدینه) نوشت: «حسین بن علی را احضار کن و از او بیعت بگیر؛ اگر امتناع کرد، گردنش را قطع کن.»^۵

وضع شیعیان نیز مانند وضع ائمه طاهرين علیهم السلام بسیار وخیم بوده است. امام باقر علیه السلام در مورد برخورد سفاکانه امویان با شیعیان می‌فرماید: «شیعیان ما در هر نقطه که بودند، به قتل رسیدند. بنی‌امیه دست‌ها و پاهای افراد را به گمان اینکه از شیعیان ما هستند، بریدند. هر کس معروف به دوستی و دلبستگی به ما بود، زندانی شد یا مالش به غارت رفت و یا خانه‌اش ویران گردید.»^۶ هر کس دم از اسلام ناب و محبت اهل بیت می‌زد،

۱. رک: ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۱: ۴۴.
 ۲. رک: همان، ج ۳: ۵۷.
 ۳. رک: همان، ج ۱۱: ۴۴.
 ۴. رک: ابن‌قتیبه، پیشین، ج ۱: ۲۰۱؛ امینی، پیشین، ج ۱۰: ۲۴۰.
 ۵. رک: یعقوبی، پیشین، ج ۲: ۲۴۱ و بنگرید به: طبری، پیشین، ج ۲: ۲۶۹ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲: ۱۵۵.
 ۶. رک: ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۱: ۴۳.

به شدت سرکوب می‌شد؛ کما اینکه حجر بن عدی به جرم مخالفت با فحش و ناسزا گفتن خطبا نسبت به علی علیه السلام به شهادت رسید و یا عبدالرحمن بن حسان به دستور زیاد بن ابیه، زنده‌زنده دفن گردید.^۱ بدین‌سان امویان، نیکان و نجبگان جامعه را تحت فشار قرار دادند.

بنی‌امیه نه تنها شیعیان، بلکه هر نیروی اهل فهم و بیداری را که از فرمانبری چشم‌پسته از آنان سر می‌تافت، به طرز فجیعی سر جایش می‌نشانند تا درس عبرتی برای سایرین باشد. به عنوان نمونه، زیاد بن ابیه، حکم بن عمرو غفاری - یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - را برای فتح خراسان فرستاد. حکم در جریان فتوحات، غنایم زیادی به دست آورد. زیاد به او نوشت: «امیرمؤمنان (معاویه) مرقوم داشته که سفید و سرخ را برای او انتخاب کنیم و ذره‌ای طلا و نقره بین مسلمانان تقسیم نشود». حکم با استناد به اینکه چنین حکمی در قرآن وجود ندارد، از اجرای فرمان خلیفه سر باز زد و آن را میان مسلمانان تقسیم کرد. ظاهراً به دنبال این ماجرا معاویه کسی را فرستاد و حکم را دست‌پسته به زندان انداخت و آن قدر در زندان ماند تا با همان غل و زنجیرها جان داد.^۲

بدین‌گونه امویان، فرزندانجامعه را زیر چکمه‌های استبداد لِه کردند.

شاخصه دیگر بنی‌امیه، قداست‌زدایی از احکام دین بود. امیرمؤمنان در فرازهای مختلفی از سخنانش به مسأله شکستن حریم احکام خدا توسط بنی‌امیه اشاره نموده و می‌فرمودند: «اگر آنها بعدها کارها را به دست بگیرند، حرمت و سطوت احکام خدا را می‌شکنند؛ عملاً مرتکب حرام می‌شوند تا قباحتش از بین برود».

همچنین در خطبه ۹۸ نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

وَاللّٰهُ لَا يَزَالُونَ حَتّٰى لَا يَدْعُوا لِلّٰهِ مَحْرَمًا اِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا اِلَّا حَلَّوْهُ؛ به

خدا قسم، بنی‌امیه همچنان به ستم ادامه دهند تا آنجا که حرامی باقی نماند،

مگر آنکه آن را حلال بشمارند و پیمانی نماند، مگر آنکه آن را بشکنند.

البته نمونه‌هایی از هتک احکام دین توسط عمال بنی‌امیه در عصر عثمان، در همان زمان حیات امیرمؤمنان خود را نشان داد؛ ولی پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام این مسأله به صورت علنی‌تر و فراگیرتری گسترش یافت. وضع طوری شد که وقتی نمایندگان مردم مدینه به شام رفته و دستگاه یزید در شام را از نزدیک مشاهده کردند، سخت تعجب کردند و در بازگشت به مردم مدینه گفتند:

ليس له دين يشرب الخمر و يعزف بالطنابير و يضرب عنده القيان و يلعب

۱. ر.ک: طبری، پیشین، ج ۳: ۲۲۴.

۲. ماجرای مذکور از مطالعه شرح حال حکم بن عمرو غفاری در کتابهای زیر به دست می‌آید. بنگرید به: عسقلانی، الاصابه، ج ۱ صفحه ۳۴۷؛ ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱ صفحه ۳۱۵ و ۳۱۶.

بالکلاب (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۳۵۰)؛ [یزید] دین ندارد. شرب خمر می‌کند و طنبور می‌زند و کنیزان نزدش می‌نوازند و با سگ‌ها بازی می‌کند. چهارمین نکته‌ای که امیرمؤمنان در مورد اهداف بنی‌امیه بیان می‌کند، برنامه‌ای است که آنها در برخورد با قرآن و سنت پیامبر دارند. علی علیه السلام معتقد بود بنی‌امیه هیچ میانه خوبی با دین ندارند؛ آنها نه تنها خود عملاً به دین ملزم نیستند، بلکه اساساً با دین، دشمن نیز هستند.^۱

بنی‌امیه مفاهیم و تعالیم دین را به نفع خود تأویل می‌کردند. اگرچه آنها اعتقاد به خدا و ربوبیت الهی را انکار نمی‌کردند، ولی با رواج دادن جبرگرایی، رفتار خود را خواست خدا و نهی از منکر را عملی عبث و بیهوده جلوه می‌دادند. آنان شأن نزول آیات را تغییر می‌دادند و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به نفع خود ترجمه می‌کردند که نمونه بارز آن در ماجرای شهادت عمار در جنگ صفین رخ داد؛ رسول خدا فرموده بودند: عمار را یک گروه ستمگر خواهند کشت. وقتی عمار در جنگ صفین به دست سپاه معاویه به شهادت رسید، معاویه گفت: عمار را کسی کشت که به میدان جنگ آورد و از این طریق علی علیه السلام و یارانش را عاملان کشته شدن عمار معرفی نمود. آنها مانند سایر مسلمانان نماز می‌خواندند، حج به جا می‌آوردند و روزه می‌گرفتند؛ ولی همه اینها یک سری اعمال بی‌روح و نمایشی بود تا با نام دین، دینداری واقعی را از بین ببرند.

حقیقت نماز و روزه و حج، همان بندگی و عبودیت و تسلیم در برابر دستورات خداوند است؛ ولی آنها آن را پلی برای استمرار خودکامگی خویش قرار دادند و این خطر بسیار بزرگی بود که در صورت استمرار، مانند موربانه‌ای که در بدنه یک درخت لانه می‌کند، بنای نوین‌باد دین را از درون تهی می‌کرد و فروپاشی و سرنوشتی آن را حتمی می‌ساخت. علی علیه السلام می‌فرمودند:

سیأتی علیکم زمانٌ یُکفأ فیهِ الإسلام، کما یُکفأ الإناء بما فیهِ (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳)؛ ای مردم به زودی زمانی بر شما فرا می‌رسد که اسلام، مانند ظرف واژگون شده، آنچه در آن است، ریخته می‌شود.

این سخن حضرت، کنایه از این است که روح بندگی و مغز و هسته احکام دین از بین می‌رود و پوسته و ظاهر دین که در قالب یک سری دستورات خشک و بی‌روح به جامعه عرضه می‌شود، باقی می‌ماند.

البته آنچه امیرمؤمنان در مورد اهداف شوم بنی‌امیه نسبت به از بین بردن اسلام

۱. در کلمات حضرت، آنها به «أعداء السنن والقرآن»؛ دشمنان سنت پیامبر و قرآن توصیف شده‌اند (ر.ک: نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین: ۹۴). و «أعداء الإسلام»؛ دشمنان اسلام (همان: ۹۴ و اسکافی، المعیار والموازنه: ۱۲۵).

پیش‌بینی کرده بود، بعدها خود معاویه و پسرش یزید به آن تصریح کردند. معاویه در دوران حکومت خود، گاه نزد دوستان صمیمی‌اش مانند مغیره بن شعبه، از این‌که نام پیامبر روزی پنج بار بر مأذنه بلند می‌شود و به رسالت آن حضرت شهادت داده می‌شود، اظهار ناراحتی می‌کرد و آن را مانعی بزرگ در جهت شهرت و نامدار شدن خود می‌شمرد.^۱ یزید (لعنة الله عليه) نیز هنگامی که سر مطهر سیدالشهدا علیه السلام در مقابلش قرار داده شد، کفر خاندان اموی را علنی ساخت و این اشعار را سرود:

لبت اشياخی بیدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحى نزل

لست من خندف إن لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل (سید بن طاووس، ۱۴۱۴ق: ۲۱۴ - ۲۱۵)؛ ای کاش بزرگانم که در جنگ بدر کشته شدند، حضور داشتند و جزع و ناله قبیله خزرج را از ضرب نیزه می‌شنیدند. بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کرده‌اند؛ نه خبری [از آسمان] آمده بود و نه وحیی نازل گردیده است. من از قبیله خندف نباشم اگر از فرزندان احمد به خاطر آنچه انجام داده، انتقام نگیرم.

این سخن یزید کاملاً حاکی از باقی‌ماندن کینه شکست جنگ بدر و احد در دلهای بنی‌امیه بود به علاوه عدم ایمان آنها به اساس رسالت و پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن را هویدا می‌سازد.

گفتنی است از بدو ظهور اسلام تا فتح مکه، تیره‌ها و قبایل متعددی مانند بنی‌مخزوم، بنی‌عبدالأشهل، بنی‌ظفر، بنی‌عبید، بنی‌امرئ‌القیس، بنی‌سلیم، بنی‌أسد، بنی‌فزاره، بنی‌أشجع، بنی‌مرّه و... با اسلام جنگیده بودند؛ یعنی این‌طور نبود که تنها بنی‌امیه در میان قریش نسبت به اسلام عداوت نشان دهند، اما این تفاوت اساسی بین بنی‌امیه و سایرین وجود داشت که سایر قبایل اندک اندک در امت اسلامی منحل شدند و به اسلام پیوستند و تا حد زیادی کینه‌هایشان فروکش کرد؛ ولی بنی‌امیه و برخی دیگر از قریش با دلهایی افروخته از شعله کینه نسبت به اسلام و مسلمانان و قرآن و سنت پیامبر به صفوف مسلمانان پیوستند و این دشمنی را پشت قیافه‌های خندان و رُست‌های دوستانه و لباس همدلی با مسلمانان حفظ کردند و در کمین انتقام نشستند. البته علت این امر تا حد زیادی به این مسأله برمی‌گشت که آنها بیش از سایر تیره‌ها از اسلام ضربه دیدند؛ چون دو منصب از مناصب مهم مکه، یعنی قیادت (سرداری کاروانهای بازرگانی و نظامی قریش) و عقاب (پرچمداری) در دست ابوسفیان، سرکرده بنی‌امیه

۱. ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، پیشین، ج: ۵، ۱۲۹ و ۱۳۰.

قرار داشت.^۱ پیروزی اسلام به معنای فروپاشی آقایی و ریاست اقتصادی و نظامی بنی‌امیه بود. از این رو، آنها در صدد برآمدند تا اسلام را نابود کنند و ریاست از دست رفته خود را بازیابند.

تلاشهای امیرمؤمنان علیه السلام در زمان حکومت پنج ساله‌اش نیز به بار نشست و از آنجا که مذاق مردم با تساهل‌های ناروا در اجرای احکام اسلام خو گرفته بود، وقتی حضرت، طرح عدالت قضایی و اقتصادی را آغاز نمود، روز به روز مردم از اطراف ایشان فاصله گرفته و در مقابل فشارهای بنی‌امیه تاب استقامت نیاوردند، در نتیجه سیاست، اقتصاد و قضاوت، به دست امویان افتاد و دوران جاهلیت عرب بازسازی شد؛ ولی چون هنوز فروغ باور به اسلام در دلها باقی مانده بود و بیم این می‌رفت با رهبری و امامت یک انسان الهی، روزی شعله کوتاه ایمان در دلها برافروخته شود، آنها در صدد بودند تا در گام نهایی، آخرین ضربه را به پیکر فرهنگ اسلام وارد آورده و با از بین بردن ایمان، وحی و نبوت، اساس اسلام را نابود کنند و اسلام را مانند یهودیت و مسیحیت به کلی از درون تهی کنند. کما اینکه معاویه در ملاقات با مغیره بن شعبه بعد از اشاره به محوشدن نام خلیفه اول و دوم به شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در اذانهای پنجگانه اشاره کرد و گفت:

و أی ذکریدوم بعد هذا (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۶ق، ج ۵: ۱۲۹-۱۳۰)؛ پس از این دیگر چه نامی باقی خواهد ماند؟

این جمله به وضوح نشان می‌دهد که معاویه از زنده‌بودن نام پیامبر در جامعه، سخت ناراحت بوده است و مترصد فرصت مناسبی بوده تا یاد پیامبر صلی الله علیه و آله را از خاطره‌ها محو نماید. هر چند معاویه تا زمان مرگ به هدف خویش نرسید، ولی یزید، سیاست پنهان پدر را آشکارا تعقیب کرد و با عزم نابود کردن اساس دین و انکار وحی، نبوت، معاد و قیامت و گرفتن انتقام کشته‌های کفار قریش در جنگ بدر به میدان آمد.^۲

از این رو، ائمه علیهم السلام موظف بودند در برابر این خطر بزرگ ایستادگی کنند، ولی تا زمانی که معاویه زنده بود زمینه برای قیام وجود نداشت؛ چراکه اولاً: معاویه بسیار کتاس بود و سیاستمداران به برخورد می‌کرد و به سادگی خود را با امام صلی الله علیه و آله درگیر نمی‌کرد؛ ثانیاً: به خاطر همین صفت، در صورت درگیری، قدرت آن را داشت که قیامهای حق‌طلبانه را در نطفه خفه کند؛ کما اینکه قیام حجر بن عدی را در نطفه خفه کرد و حجر را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا کرد، ولی از بزرگان کوفه اقرار گرفت که وی به‌عنوان شورشی و آشوبگر قیام کرده است.

۱. رک: مقدمة الرحلة الحجازية و تاریخ التمدن الإسلامی، ج ۱: ۲۷-۳۹، به نقل از محمد ابراهیم آیتی، تاریخ سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله / عظیم علیه السلام، به کوشش مهدی انصاری: ۲۹.

۲. برای اطلاع بیشتر از سیاست و نیت امویان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله رک: نشریه مبلغان، ش ۳۹، مقاله «نقش نهضت امام حسین علیه السلام در عزت جامعه اسلامی، بخش ماهیت، سیاستها و اهداف امویان تا سال ۶۱ هجری» اثر نگارنده.

بر این اساس در زمان معاویه وقتی شیعیان، از امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام می‌خواستند تا قیام کنند، آن بزرگواران امتناع می‌ورزیدند. امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود:
لیکن کل امرء منکم جلساً من أحلاس بیته مادام هذا الرجل حیاً (بلاذری، ۱۳۹۷ق، ج ۳: ۱۵۰-۱۵۱)؛ هر یک از شما تا زمانی که معاویه زنده است، مانند فرش خانه‌هاتان در خانه بمانید.

یزید، کیاست پدر را نداشت و در عین حال پروژه از بین بردن فرهنگ اسلام را به سرعت آغاز کرد، در حالی که نه جایگاه پدر را در جامعه داشت و نه عواقب اقدامات خود را درک می‌کرد. از این رو، وقتی به خلافت رسید، بلافاصله در گام نخست به دنبال اخذ بیعت با امام حسین علیه‌السلام برآمد. در چنین شرایطی امام حسین علیه‌السلام فرمود:
وعلی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید (سید بن طاووس، ۱۴۱۴ق: ۹۹)؛ زمانی که امت مبتلا به حاکمی مثل یزید شود دیگر باید فاتحه اسلام را خواند و با آن خداحافظی کرد.
و به دنبال آن، دست به قیام علیه جاهلیت زمانه زد و با خون خود مانع نابودی اسلام شد.^۱

راز بازگشت جاهلیت

کم و بیش اعتقاد بر این است که راز اصلی بازگشت جاهلیت بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دنیاگرایی امت پیامبر بوده است که ابتدا در دوران فتوحات از خواص آغاز شد و به دنبال آنان توده مردم به دنیا مبتلا شدند و روح جهاد و امر به معروف و نهی از منکر در آنها از بین رفت. حضرت علی علیه‌السلام به مردم زمانش می‌فرمود:
ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه ولا یحزنکم الكثير من الآخرة تُحرمونه (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳)؛ شما را چه شده که وقتی مقدار اندکی از دنیا به دستتان می‌رسد مسرور می‌شوید، ولی وقتی مقدار زیادی از آخرت از دستتان می‌رود ناراحت نمی‌شوید.

امام حسین علیه‌السلام نیز وقتی به سرزمین کربلا رسید، فرمود:
إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لَعَقُّ عَلِيٍّ أَلْسِنَتُهُمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ (ابن شعبه، ۱۳۷۶ق: ۲۴۵)؛ همانا مردم بردگان دنیایند و دین مانند لقمه‌ای بر زبانشان (لقلقه زبانشان) است؛

۱. برای اطلاع بیشتر از فرایند بازگشت جاهلیت در عصر سید الشهداء، رک: امام حسین علیه‌السلام و جاهلیت نو، اثر نگارنده.

تا زمانی که معیشت‌شان روبه‌راه است، دور دین می‌گردند، ولی وقتی به بلا آزموده شوند دین‌داران واقعی بسیار اندک هستند.

از نظر امام حسین علیه السلام مردم بنده دنیا شده بودند و همین امر موجب شد که وقتی زمان نصرت دین فرا رسید، عقب‌نشینی کرده، آن حضرت را تنها گذاشتند.

اما باید دانست که هر چند این تحلیل به‌طور کلی صحیح است، ولی با دقت بیشتر معلوم می‌شود، این دنیاگرایی خصوصاً در خواص که موجب دنیاگرایی توده مردم نیز می‌شود/خود ریشه در امر دیگری دارد و آن دوری از خدا و دستورات دین است که در اثر خفتگی وجدان دینی و ضعف ایمان و گم‌شدن هدف پدید می‌آید. از این رو، باید گفت که ریشه اصلی دنیاگرایی تهی شدن دلها از باورهای دینی است که گمراهی، سرگردانی و حیرت، لوازم و نشانه‌های آن است. راز گم‌شدن هدف و دورماندن از اعتقادات و ارزشها نیز در دوری از امام برحق (ولسای خدا و رهبر منصوب الهی و پیشوای راستین آسمانی زمانه) است؛ زیرا تا زمانی که امت، گرد امام حق دور بزند از انحرافهای اعتقادی، اخلاقی و گرفتارشدن در تحریف دین مصون می‌ماند.

در جامعه جاهل، مردم، مراجع واقعی حل مشکلات خود را گم می‌کنند و راهنمایان حقیقی و شایسته خود را خانه‌نشین و انسانهای ناشایست را مقتدای خود قرار می‌دهند. بنابراین، به موازات عصیانگری و رویگردانی امتها از امام برحق، جاهلیت بر جامعه سایه می‌افکند. لذا در روایات متعددی عدم معرفت نسبت به امام برحق جامعه اسلامی به عنوان میزان و نشانه جاهلیت شمرده شده است:

من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۶: ۲۴۶)؛ هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

این حدیث شریف به کرات از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام حسن عسکری علیه السلام در منابع معتبر حدیثی نقل شده است.

از همین روست که پیامبر به دستور خداوند مسأله ولایت و تبعیت از امام حق را جزء آخرین و مهمترین سفارشات خود به امتش قرار داده و می‌فرمایند: «من کنت مولاة فعلی مولاة» (همان، ج ۱۰: ۴۴۰)؛ هرکس من مولای اویم علی مولای اوست؛ یعنی هرکس مرا به عنوان امام و پیشوای خود در زندگی برگزیده از این پس، علی پیشوای اوست. این حدیث در منابع اهل سنت مانند مسند احمد بن حنبل آمده است و امامان شیعه و برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن استناد کرده و درباره آن اشعاری سروده شده است.

و در حدیث ثقلین که بارها بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده است به چنگ‌زدن به

دامن امام زمان مؤکداً توصیه شده، آن را مایه نجات ابدی از گمراهی معرفی فرموده‌اند:
 إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتِي
 اهل بیته و اینها لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض (همان، ج ۱۸: ۱۹)؛ من
 در میان شما دو چیز سنگین را می‌گذارم؛ مادامی که به این دو چنگ بزنید،
 هرگز گمراه نخواهید شد؛ یکی کتاب خدا و دیگری خانواده و اهل بیتم را.
 این دو تا زمانی که در حوض بر من وارد می‌شوند از یکدیگر جدا نخواهند
 شد.^۱

امام حسین علیه السلام نیز در پاسخ دعوت‌نامه‌های کوفیان سعی می‌کند به مردم زمانه خود
 این رمز را بفهماند که کلید حل مشکلات آنها در شناخت امام حق و تبعیت از آن
 است. ایشان می‌فرماید:

فلعمری ما الامام إلا الحكم بالكتاب والذائن بدين الحق الحابس نفسه في
 ذات الله (شیخ مفید(ب)، ۴۱۴ق، ج ۲: ۳۹)؛ قسم به جانم، امام نیست مگر
 کسی که به کتاب خدا عمل کند و بر اساس قسط رفتار کند و روش او در
 گرو حق باشد و نفس خود را به دستورات الهی ملتزم کند.

به نظر می‌رسد حضرت سیدالشهداء با بیان شرایط امام حق به جامعه می‌فهماند که
 عدم درک صحیح مصداق امام بر حق که از سقیفه آغاز گردیده و باعث بازگشت
 نابسامانی‌های فکری، فرهنگی و اخلاقی دوران جاهلیت در امت پیامبر شده است،
 به دلیل عدم شناخت شرایط امام و تشخیص مصداق و تبعیت از آن بوده است. از این رو،
 بایسته است کوفیان قبل از قیام بدانند که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفارش به تبعیت از
 امام، تبعیت از هر انسان مدیر و مدبر یا هر قدرتمند سیاسی و هر ثروتمند عیاش مدعی
 رهبری و ریاست نیست و هر کسی که قیام به سیف کرده و قصد حکومت دارد را در
 برنمی‌گیرد. مدیریت و تدبیر، سیاست و کیاست از ابزارهای لازم امامت و رهبری
 محسوب می‌شوند، ولی خمیرمایه اصلی امامت و رهبری جامعه در گرو شناخت دین و
 التزام عملی به آن در سختی‌ها و راحتی‌ها و عزم راسخ در اجرای دستورات دین و
 تحقق بخشی عدالت است.

۱. این حدیث در منابع معتبر و متعدد فریقین با اسانید گوناگون ذکر شده است. به نظر دانشمندان شیعی این
 حدیث از بیش از ۳۰ نفر صحابی و به قول برخی، از بیش از ۲۰ نفر صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. بارها
 بر لسان مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در موقعیت‌های گوناگون از جمله در غدیر خم تکرار شده است (هیتمی،
 الصواعق المحرقة: ۲۲۸).

نتیجه گیری

در یک جمع بندی کلی باید گفت که جامعه جاهل، جامعه ای است که انسانها در آن از یکتاپرستی و توحید به شرک روی می آورند و عزت و قدرت را تنها از آن خود می دانند و دخالت خدا را در این امور انکار می کنند. آنها دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و از مبارزه با کفر و نفاق سر باز می زنند.

بر اساس شواهد روایی و تاریخی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باورها و اخلاق دوران قبل از بعثت، بار دیگر با لباسی نو، ظهور کرد و رفته رفته بر فرهنگ اسلامی امت پیامبر چیره شد.

بازگشت به دوران جاهلیت در گام نخست با مخالفت کردن و سرپیچی از احکام صادره و فرامین رسول خدا آغاز شد. بعد مسأله جانشینی منتصب الهی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار شد که منجر به روی کار آمدن خلفای سه گانه شد و در مرحله سوم، خواص لغزیدند و با لغزش خود دنیاگرایی را به توده مردم منتقل کردند. در مرحله چهارم، نسبت به اجرای حدود الهی، تقسیم بیت المال، همکاری با عناصر غیر خودی و دشمنان نقابدار، تساهل روا داشته شد. در مرحله پنجم، دشمنان تاریخی اسلام بر مسلمانان چیره شدند و در صدد نابودی اساس اسلام برآمدند تا بدانجا که امام حسین علیه السلام با درک عمیق این خطر بزرگ، در مقابل آن ایستاد و با خون خود که با پشتوانه منطقی و با مظلومیت ریخته شد، دلهای خفته را بیدار و وجدان اخلاقی و غیرت دینی مردم را برانگیخته کرد و امویان نتوانستند مکتب اسلام را نابود سازند.

اما نکته مهم اینکه ماهیت جاهلیت که در حقیقت همان دنیاگرایی و بی غیرتی دینی است، در اثر عصیانگری از رهبران آسمانی تحقق می یابد؛ یعنی اگر جامعه نسبت به مفهوم امامت معرفت داشته و در تشخیص مصداق آن دچار اشتباه نشود و در تبعیت از امام ثابت قدم باشد، هرگز گرفتار جاهلیت نخواهد شد و در خروج از مسیر ولایت است که انحرافات و شبهات و کجی و اعوجاج، جامعه اسلامی را در کام خود فرو برده، به حیرت و سرگردانی و ضلالت مبتلا می گرداند. این روند در هر عصر و در هر مکانی ممکن است به وقوع بپیوندد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آلوسی، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، تحقیق بهجة الاثری، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالکتب العربیه، ج ۲، ۱۳۸۶ق.
۵. ابن اثیر، اسد الغابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ۱۴۱۷ق.
۶. ابن اعثم، أحمد، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ج ۱، ۱۴۱۱ق.
۷. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵ق.
۸. ابن شُبّه، عمر، تاریخ المدینة المنورة، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ق/۱۳۶۸ش.
۹. ابن شعبه، تحف العقول، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ش.
۱۰. ابن عساکر، ترجمة ریحانة رسول الله... الحسین بن علی...، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، مؤسسة محمودی، ج ۱، ۱۳۹۸ش.
۱۱. _____، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
۱۲. ابن قتیبه، عبدالله، الامامة والسياسة، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ج ۱، ۱۳۱۰ق.
۱۳. ابن قدامه، المغنی، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ق، ۹مجلدی.
۱۴. ابن قولویه، کامل الزیارات، نجف، مرتضویه، ۱۳۶۵ق.
۱۵. ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی سقا، ابراهیم آیاری و عبد الحفیظ شبلی، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۱۶. ابی حیان توحیدی، الإمتاع و الموانسة، تحقیق أحمد أمين و أحمد الزین، قم، شریف الرضی.
۱۷. أمینی، أحمد، الغدير، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۱۸. آنیس، ابراهیم، المعجم الوسيط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۳، ۱۴۰۸ق / ۱۳۶۷ش.
۱۹. بکری، معجم ما استعجم، تحقیق سقا، بیروت، عالم الکتب، ج ۳، ۱۴۰۳ق.
۲۰. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمدباقر محمودی، بیروت، دارالتعارف، ج ۱، ۱۳۹۷ق.
۲۱. _____، انساب الاشراف، بغداد، مكتبة المثنی، بی تا.
۲۲. _____، فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.
۲۳. نستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ج ۱، ۱۴۱۹ق، ج ۱.
۲۴. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمة علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
۲۵. حاج حسن، حسین، حضارة العرب فی عصر الجاهلیة، بیروت، مؤسسة الجامعیة، ج ۱، ۱۴۰۵ق.
۲۶. خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، قم، مكتبة المفید، بی تا.
۲۷. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۲۸. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمة صارمی، پاینده و طاهری، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ج ۳، ۱۳۷۱ش.
۲۹. الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴م.
۳۰. سرخسی، شمس الدین، الميسوط، بیروت، دارالمعرفة، ج ۲.
۳۱. سلیمانی، جواد، امام حسین علیه السلام و جاهلیت نو، قم، معارف، ۱۳۸۲ش.

۳۲.، نقش نهضت امام حسین علیه السلام در عزت جامعه اسلامی، نشریه مبلغان، ش ۳۹.
۳۳. سید بن طاووس، الإقبال الاعمال، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۳۴.، اللهوف فی قتل الطغوف، تحقیق تبریزیان، بیروت، دارالاسوه، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۳۵. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۶. شیخ طوسی، تهذیب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۳۷. شیخ مفید (الف)، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری و سید محمود زرندی، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۲، ۱۴۱۴ق، ج ۱.
۳۸. (ب)، الارشاد، بیروت، دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۲، ۱۴۱۴ق، ج ۲.
۳۹.، الجمل، تحقیق علی میرشریفی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴۰. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۵، ۱۳۹۴ق.
۴۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرئی، قم، اسوه، ج ۱، ۱۴۱۴ق.
۴۳. قاضی نعمان المغربی، دعائم الاسلام، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق، ج ۱.
۴۴. کلینی، محمد بن ابی یعقوب، روضه کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۴۸ق.
۴۵.، فروع کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۴۸ش.
۴۶. کونن، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت، ج ۶، ۱۳۷۵ش.
۴۷. ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیه والولایات الدینیّه، تحقیق حامد الفقی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ج ۲، ۱۴۰۶ق.
۴۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۸.
۴۹. مسعودی، علی بن الحسن، التنبیه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره، دارالصاوی، ۱۳۵۷ق.
۵۰.، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۵۱. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۵۲. مهد تحقیقات، باقر العلوم، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم، دارالمعروف، ج ۳، ۱۴۱۶ق.
۵۳. نباطی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۴ق.
۵۴. واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۵۵. یعقوبی، احمد، تاریخ یعقوبی، قم، شریف الرضی، ج ۱، ۱۴۱۴ق.